



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

روایت یک زباله‌دانی

برای نازیلا حمنه‌ای

نوشته‌ی: بزرگ عمادی



بهمن ۱۳۹۸

نظم طبقاتی - فضایی

شهر تهران به وضوح یک زباله‌دانی بزرگ و وسیع است. سطحی سوراخ‌سوراخ شده. انباری پیداوپنهان از مدفوع آدم‌ها و پَس‌ماندهای تر و خشک‌شان، نخاله‌های ساختمانی، ضایعات تجاری، اَت‌وآشغال‌های بیمارستانی که در بیست‌ودو منطقه پراکنده شده‌اند و تعفن می‌پراکنند. به طوری که، تنها در شش ماهه نخست سال ۱۳۹۸، ۹۷۹.۴۱۶ تُن آشغال در این زباله‌دانی مسمم‌کننده تولید شده است، که بخش عمده آن به زباله‌دانی‌ها، گاراژها و مراکز پردازش آرادکوه^[۱] انتقال پیدا کرده‌اند. همچنین در سال ۱۳۹۷، ۲.۱۶۰.۴۳۵ تُن زباله تولید شده، که در نسبت با سال ۱۳۹۶ اُفتی ۲۱ درصدی داشته است. این افت می‌تواند به روشنی نشان دهد که تحریم‌های بین‌المللی توانسته‌اند واردات کالاها را تا حد زیادی محدود کنند. و یا به عکس می‌توان این چنین تفسیر کرد که واردکنندگان کالاها، یعنی شرکت‌ها و تجار حکومتی و خصوصی، به شکلی سیستماتیک خواسته‌اند کالاها را اختکار کنند، تا از خلال شکل‌گیری نیایی در بازار عرضه کالاها، کنترل انحصاری خود را بر قیمت‌ها اعمال کنند تا چرخه سوداگری افسارگسیخته کامل شود. و یا در نهایت می‌توان به کاهش توان خرید مردمان فرودست و طبعاً کاهش مصرف آن‌ها در طی سال‌های ۱۳۹۶، ۱۳۹۷ و ۱۳۹۸ اشاره کرد. با این حال، آوردن این آمارهای خام و کلی‌گویانه و یا پیش‌بینی‌های واقع‌گرایانه می‌تواند به راحتی گمراه‌کننده باشد، چراکه تنها این واقعیت را به ما گوش‌زد می‌کند که در میانه یک زباله‌دانی متعفن و هر دم‌گسترش‌یابنده زندگی می‌کنیم که افتان‌وخیزان پیش می‌رود، و همگان در تولید و بازتولید این زباله‌دانی نقشی کم‌وبیش یک‌سان و یک‌اندازه دارند.

اما، آنچه در میانه این آمارها مخفی و گم می‌ماند نحوه و چگونگی تولید این پَس‌ماندها و توزیع‌شان و بستر اجتماعی - اقتصادی وقوع آن‌ها در سطح مناطق بیست‌ودوگانه و محلات شهر تهران می‌باشد. بدین‌گونه، از آن‌جایی که نحوه تولید این پَس‌ماندها از خلال مناسبات اجتماعی - اقتصادی در مناطق گوناگون تعیین می‌یابد، و به‌طور مشخص به واسطه نظام توزیع درآمد و گرایش فضایی انباشت مازاد تعیین می‌شود، نحوه توزیع پَس‌ماندها در سطح مناطق نیز تابعی از مناسبات اجتماعی - اقتصادی می‌باشد. به طوری که می‌توان بیان داشت تولید پَس‌ماند همان توزیع پَس‌ماند است، اما با وساطت مناسبات اجتماعی - اقتصادی حاکم بر جامعه. بدین‌گونه به‌سادگی می‌توان دریافت که تولید و توزیع این پَس‌ماندها، آشغال‌ها، شیرآبه‌ها، مدفوع‌ها و نخاله‌ها هیچ‌گونه تناسب معناداری با یک‌دیگر در این مناطق بیست‌ودوگانه ندارند. به این معنا که پراکندگی آن‌ها به‌شدت آشفته و بی‌ثبات است، اما آشفته‌گی این گستره بدان معنا نیست که این پراکندگی از یک قاعده نظام‌مند پی‌روی نمی‌کند، بل که بررسی‌ای موشکافانه نشان می‌دهد که این نظام تولیدی و توزیعی پَس‌ماندها از یک نظم معهود و جاافتاده پی‌روی می‌کند و

^۱ مجتمع پردازش و بازیافت زباله آرادکوه از تأسیسات دفع و بازیافت پَس‌ماندهای شهر تهران است که در بخش کهریزک شهرستان ری استان تهران واقع شده است. این مجموعه تنها مکانیست که برای دفع و امحاء پَس‌ماندها برای شهر تهران در نظر گرفته شده است. مجتمع آرادکوه در کیلومتر ۲۳ جاده قدیم تهران - قم و در جنوب کهریزک واقع شده. این مجتمع ۱۴۰۰ هکتار وسعت دارد و از ۱۳۳۵، یعنی دوره رشد شتابنده شهرنشینی در شهر تهران، مشغول به فعالیت است. در این منطقه چند کارخانه و نیروگاه برای دفع و امحاء پَس‌ماندها احداث شده است. اما باید در نظر داشت که وسعت ۱۴۰۰ هکتاری این مجموعه در برابر وسعت ۶۳.۵۴۴ هکتاری شهر تهران و میزان تولید پَس‌ماند در آن بسیار ناچیز است و هرآینه باید انتظار داشته باشیم که این تعفن به بیرون درز کند و گریبان ساکنان نیمه جنوبی شهر را بگیرد.

هم‌راستا با این نظم به‌پیش می‌روند. آن نظم مقرر شده نامی ندارد به‌جز: نظم طبقاتی نشسته بر فضا - زمان شهر تهران. نظم طبقاتی و قشربندی شده که شهر را به‌معنایی کلی دوپاره می‌کند، که خود این نظم جاافتاده هم از صورت‌بندی اجتماعی - اقتصادی سرمایه‌دارانه پی‌روی می‌کند و به‌تعبیری منتج از آن می‌باشد. بدین‌سان می‌توان گفت که شیوهٔ انسجام‌یابی اقتصادی به‌صورتی مستقیم بر شیوهٔ انسجام‌یابی اجتماعی - فضایی تأثیر می‌گذارد و پدیداری این اثرگذاری را می‌توان در چگونگی تولید و توزیع قازورات در شهر تهران مشاهده کرد.

به‌هرروی برای شکافتن این نظم طبقاتی و دوری‌جستن از ابهام‌های موجود در داده‌های کلی‌گویانه در سطح شهر تهران و مناطق آن کافی‌ست از چند مفهوم ساده یاری بگیریم، که به ما امکان می‌دهد در مناطق شکاف بیاندازیم و ماهیت آن را آشکار سازیم و دریابیم که چگونه نظام تولید و توزیع پس‌ماند از نظم طبقاتی پی‌روی کرده و آن را بازتولید می‌کند. به‌طوری‌که گویی پی‌آمدها برای تداوم حیات خود نیاز دارند که پیش‌شرط‌های خود را مدام احیاء و بازآفرینی کنند تا شکل اجتماعی برساننده، یعنی نظم انحصاری - طبقاتی، ریخت و ریتم خود را از دست ندهد. بدین‌سان، این مفاهیم کاربردی شامل وسعت جغرافیایی مناطق، جمعیت مناطق، هم‌جواری با مراکز صنعتی - تجاری و مسکونی، تعداد محلات در هر منطقه، درآمد سرانه، میزان نوسازی هر منطقه یا محله، گرایش فضایی مازاد اقتصادی و در نهایت میزان تولید پس‌ماند در هر منطقه به‌ازای هر فرد و جغرافیای آن می‌باشد. به‌عبارتی، قصد داریم تا ابتداءبه‌ساکن مناطق بیست‌ودوگانه شهر تهران را برحسب میزان تولید پس‌ماند و آت‌و‌اشغال‌های تولیدشده در آن تقسیم‌بندی کنیم و برای بالابردن دقت این تقسیم‌بندی به‌ناچار از معیارهای دیگری نیز کمک می‌گیریم تا میزان خطا در ارزیابی را به‌حداقل برساند. در نهایت روشن خواهد شد که تولید و توزیع قازورات در شهر تهران برخاسته از یک نظم طبقاتی پیشینی و معهود می‌باشد که در اشکال انسجام‌یابی فضایی بازتاب دارد. اما پیش از این واکاوی ناگزیر از استناد به تقسیم‌بندی طبقاتی - فضایی شهر تهران هستیم که در تحقیقات بسیاری برجسته شده است.

وانگهی، محققان زیادی از میانهٔ دههٔ ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ درباره نابرابری اقتصاد فضایی در شهر تهران و تأثیر آن بر مناسبات اجتماعی موجود در آن، بر اساس شاخص‌های توسعهٔ پایدار، نوشته‌اند. اکثر این تحقیقات بر محور سرشماری‌هایی صورت گرفته که به‌ترتیب طی سال‌های ۱۳۷۵، ۱۳۸۵ و ۱۳۹۵ انجام شده‌اند. این پژوهش‌ها برای بالابردن دقت «علمی» خود از روش‌های کمی و آماری استفاده کرده‌اند تا دل‌بستگی خود را به اعداد نشان دهند و گویی کاری جز این ندارند که دسته‌بندی‌های بی‌شماری از اعداد را به‌وجود بیاورند تا واقعیت جنبنده و تغییر‌یابنده را زیر خرواری از اشکال متعفن مدفون سازند و نهایتاً نیز در سطح توصیف‌های خنثی و بی‌رنگ‌وجلا باقی بمانند. در این تحقیقات و مقدمات مجعول آن از شاخص‌های فقر و توسعه و هم‌چنین مفاهیم پراتیکی چون عدالت اجتماعی و تضاد طبقاتی چونان چیزی متافیزیکی، الاهیاتی و غیرزمینی نام برده می‌شود که قرار است روزی ظهور کنند و رستگاری بیافرینند. این مفاهیم آشکارا هیچ بازتابی در چشم‌انداز این پژوهش‌ها ندارند، و بدین‌معنا در تحلیل‌ها هیچ نقشی ایفا نمی‌کنند و به‌عنوان مفاهیمی بی‌ربط وارد شده و خارج می‌شوند. به‌واقع، این عددباوران با اختیارکردن چنین رویکردی از زیر بار مسئولیت و پی‌آمدهای نوشتار خود فرار می‌کنند و هم‌چون موجوداتی لال به پستوهای

آکادمیک خود می‌خزند و از تبیین بنیان‌های این نظم طبقاتی و قشربندی‌شدهٔ فراگیر تن می‌زنند. با وجود این مسائل و تناقض‌های ذاتی نهفته در این پژوهش‌ها می‌توان برخی از سطح‌بندی‌های موجود در این نوشته‌ها که بازنمود نظم طبقاتی موجود در شهر تهران است را بر گرفت و درعین‌حال از پی‌آمدهای این نوشتارها دوری جست. این زباله‌دانی بزرگ دارای جغرافیایی شمالی - جنوبی است، که شمال آن به کوه‌های برف‌گیر البرز مرکزی ختم می‌شود و جنوب آن به دشت‌های شهریار و ورامین، و کوه‌ها و تپه‌ماهورهای بی‌بی‌شهربانو، آراد، مره و کورابلاغ. تاریخ دگردیسی این جغرافیا و تبدیل‌شدنش به یک زباله‌دانی مسئله این متن نیست. تنها پیش‌فرضی که در این متن وجود دارد آن است که از یک‌سو، مناسبات اجتماعی سرمایه‌دارانه توانسته‌اند این جغرافیا را به یک نظام طبقاتی بدل سازند و گویی جغرافیا دست‌خوش تحولات و پارگی‌های منتج از تقسیم‌کار اجتماعی سرمایه‌دارانه شده است و از سوی دیگر، هم این‌که جغرافیا در این جا نه به‌عنوان هستی‌ای منفعل، بل که به‌مثابه وجودی فعال نقش‌آفرینی کرده، به‌طوری که خصایل ماهوی آن توانسته‌اند تأثیرات این مناسبات سرمایه‌دارانه را تشدید کنند و در مناطقی گتوهای فقیرانه را بارز سازند و در مناطقی دیگر کمون‌های سرمایه‌داران را به‌وجود آورند. به‌هرروی، با پس‌ذهن‌داشتن این پیش‌فرض بنیادی می‌توان به‌شکلی گزینشی از داده‌های دست‌گاه‌های محاسباتی مذکور جهت تقسیم‌بندی طبقاتی شهر تهران و بازنمایی اقتصاد فضایی آن بهره برد و گذرگاه‌های این نظام طبقاتی را از میانهٔ دههٔ ۱۳۷۰ نشانه‌گذاری کرد تا این‌که به لحظهٔ حال برسیم.

شهر تهران در میانهٔ سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۰ نهم‌آهنگی‌های فضایی - اجتماعی آشکاری را بروز داده است، بدین‌معنا که نهم‌گونی فضایی - اجتماعی در این دوره دچار شدتی وقفه‌ناپذیر شده که برآیند سرمایه‌گذاری‌های عنان‌بریده در بخش‌های غیرمنقول، انباشت مازاد اقتصادی و سلب مالکیت‌های ناشی از آن می‌باشد. البته این گزاره به‌معنای آن نیست که این بازهٔ زمانی را می‌توان خاست‌گاه شکل‌گیری نظم طبقاتی در شهر تهران دانست، بل که حقیقت آن است که این وهلهٔ چهارپنج‌ساله دنبالهٔ منطقی و حرکت عملی و پیش‌روندهٔ سرمایه‌داری در دهه‌های پیشین در این جغرافیا می‌باشد. مرصوصی در مقاله‌ای^[۲] با استفاده از شاخص‌های فقر که شامل جمعیت غیرشاغل، کارگران ساده، تعداد بی‌سوادان و خانوارهای ساکن در کم‌تر از سه اتاق، مرگ‌ومیر و افراد تحت پوشش کمیته امداد می‌شود و همچنین با شاخص‌های توسعه که شامل تعداد متخصصان، تعداد افراد دارای تحصیلات عالی، تعداد باسوادان، قیمت زمین و افراد ساکن در شش اتاق می‌باشد، خواسته که لایه‌بندی این شهر و الگوهای جداسازی منطقه‌ای آن را به‌شکلی مقایسه‌ای به‌نمایش بگذارد. طی محاسباتی که او انجام داده منطقه ۲ شهر تهران هم در سال ۱۳۷۶ و هم ۱۳۸۰ در رده‌بندی براساس شاخص‌های توسعه، رتبهٔ اول را به‌دست آورده است و پس از آن مناطق ۳، ۵ و ۶ قرار دارند که در طی این دوره، بی‌هیچ‌گونه جابه‌جایی و تغییری، در رتبهٔ دوم جای گرفته‌اند. این رده‌بندی بدان‌معناست که جبههٔ شمالی شهر تهران در خلال این سال‌ها به‌عنوان گتویی ثروت‌مند تثبیت شده است و متخصصان رده‌بالا، که شامل مدیران بانک‌ها، انبوه‌سازان، کارخانه‌داران و تاجران و غیره می‌شوند توانسته‌اند، به‌واسطهٔ نظام توزیع درآمد نابرابر، برخورداری از رانت ارضی مطلق و انحصاری، و بهره‌کشی مستقیم یا غیرمستقیم

^۲ مرصوصی، نفیسه. توسعه‌یافتگی و عدالت اجتماعی شهر تهران. فصل‌نامه پژوهش‌های اقتصادی، شمار ۱۴. زمستان ۱۳۸۳. ص ۱۹ - ۳۲.

از کارکن‌ها و کارگران فقیر، در این مناطق به اصطلاح «توسعه‌یافته» جای گیرند و گرایش فضایی مازاد اقتصادی را تعیین بخشند. به عبارتی مناطقی که در آن‌جا به واسطهٔ نظام جداسازیِ فرادستانه و بهره‌مندی از رانتهای گوناگون ارضی و غیرارضی، قیمت زمین شکلی افسارگسیخته دارد، و به‌طور متوسط افراد در خانه‌هایی با شش اتاق ساکن هستند.

دهه	۱۳۷۶	۱۳۸۰
اول	۲	۲
دوم	۶ و ۵.۳	۶ و ۵.۳
سوم	۲۲ و ۱۳.۱۱.۱	۲۲ و ۲۱.۱۳.۱۱.۱
چهارم	سایر مناطق	سایر مناطق

اما از سوی دیگر مرصوصی شاخص‌های فقر را نیز مورد بررسی قرار می‌دهد که در صدر آن‌ها مناطق ۱۸، ۱۵ و ۲۰ قرار دارند که نیمهٔ جنوبی شهر تهران را تشکیل می‌دهند و در طی این دوره دست‌خوش جابه‌جایی‌هایی هم شده‌اند. مثلاً در سال ۱۳۷۶ منطقهٔ ۱۸ در رأس این رده‌بندی قرار داشته و در سال ۱۳۸۰ منطقهٔ ۲۰ این جای‌گاه را اشغال کرده است. این جابه‌جایی‌های شوم را می‌توان ناشی از مهاجرت فقرای بنه‌کن‌شدهٔ روستایی، کاسته‌شدن از حمایت‌های اجتماعی عمومی، بحران‌های ادورای بازار سرمایه‌دارانه و در نهایت افزایش سطح فقر دانست. البته باید این تصور خام‌دستانه را کنار گذاشت که این جابه‌جایی‌ها به معنای تحرک اجتماعی این مناطق یا ارتقای وضعیت زیستی‌شان می‌باشد، چراکه دست‌آخر این مناطق در یک گسترهٔ خنازیری قرار می‌گیرند. گستره‌ای که با خون و مرگ و اضطراب فرودستان شکل می‌یابد. مشابهت مناطق در این گسترهٔ خنازیری را می‌توان در نسبت با مسکن آن‌ها و تعداد پروانه‌های ساخت مسکن در این محدوده‌ها رؤیت کرد، به‌طوری‌که برای مناطق ۱۸، ۱۵ و ۲۰ در خلال این دورهٔ پنج‌ساله به‌ترتیب، ۳۴۶، ۱۹۳ و ۲۶۶ پروانهٔ ساخت صادر شده است و باقی افراد ساکن در این مناطق هم‌چنان در خانه‌های قدیمی، حلب‌شهرها، کپرها و شهرک‌های شرکتی به‌سر می‌برده‌اند، و مسلماً باید این مسئله را پس‌ذهن داشته باشیم که صدور پروانه ساخت ابداً به معنای ساخت خانه در این محدوده‌ها نیست، چراکه مشخصاً آن‌ها به‌طور شخصی توان ساخت‌وساز در این مناطق را نداشته‌اند و اگر هم دست به چنین کاری زده‌اند منجر به ساخت خانه‌هایی با کیفیت پایین و آسیب‌پذیر شده است. بدین‌گونه، صدور پروانه تنها می‌توانسته پای بسازوبفروش‌های خرده‌پا را به این مناطق بگشاید و امکان سودآوری آن‌ها را فراهم آورد. به‌هرروی این داده‌ها را باید در نسبت با منطقه ۷ فهم کرد، چراکه این منطقه طی دههٔ ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۰ از منطقه‌ای میانی به منطقه‌ای در پهنهٔ شمالی تبدیل شده و بدین‌سان می‌تواند درک درستی از جابه‌جاشدن مناطق و فرآیندهای دگرگون‌کنندهٔ موجود در آن به ما بدهد. بنابراین، این بازهٔ پنج‌ساله دوره‌ای می‌باشد که محلات این منطقه مانند عباس‌آباد – اندیشه، آرامنه، سهروردی – باغ‌صبا، امجدیه – خاقانی، نظام‌آباد و غیره، به‌واسطهٔ صدور ۱.۱۵۸ پروانهٔ ساخت خانه، تأسیس بزرگ‌راه‌های سرتاسری مانند، امام‌علی و خیابان‌کشی‌های عریض‌وطویل، ایجاد پاساژها و مال‌های بدقواره دچار

انکشاف درونی شگفتی می‌شوند و ریخت آن‌ها به کلی تغییر می‌یابد و در نتیجه آن جماعت‌های فقیر و کم‌درآمد از این محلات بیرون انداخته می‌شوند و سرنوشتی جز آوارگی و دربه‌دری مداوم پیدا نمی‌کنند. بدین‌سان منطقه ۷ در این دوره به‌عنوان منطقه‌ای انکشاف‌یافته، به سایر مناطق نیمه شمالی می‌پیوندد و هم‌گونی بیش‌تری با گتوهای ثروتمندنشین پیدا می‌کند؛ در صورتی که مناطق ۱۸، ۱۵ و ۲۰ همچنان در گستره خنازیری خود باقی می‌مانند و بدین‌سان نظام جداگزینی و جداسازی اجباری مسیر ضروری خود را می‌پیماید. اثبات این واقعیت را می‌توان در بررسی مقاله بعدی شاهد بود.

مقاله دیگری^[۳] که مشخصاً در راستای بازنمایاندن نظم طبقاتی شهر تهران تلاش می‌کند، تقریباً یک دهه پس از مقاله پیشین نوشته شده است. به‌عبارتی توانسته به داده‌های سرشماری سال‌های ۱۳۸۵ و ۱۳۹۵ دسترسی داشته باشد و بدین‌سان این امکان را به ما می‌دهد تا مناطق انتقال‌یافته و یا مناطق تثبیت‌شده در این نظم طبقاتی - فضایی را تشخیص دهیم. این مقاله از یک‌سو، دارای جزئیات آماری بیش‌تری نسبت به مقاله پیشین است - بدین‌واسطه که از معیارهای بیش‌تری برای تشریح وضعیت توسعه اقتصادی و اجتماعی مناطق شهر تهران بهره برده است، که البته با اندکی تساهل می‌توان نتایج این مقالات را با یک‌دیگر مقایسه کرد و به درک بهتری از خطسیر تحول یا تثبیت نظم طبقاتی - فضایی دست یافت. بدین‌سان، شاخص‌هایی که در این مقاله مطرح می‌شوند شامل نرخ مشارکت اقتصادی زنان، نسبت افراد با مشاغل رده‌بالا، نسبت خانوارهای دارای مسکن ملکی، رفاه و برخورداری خانوارها از خدمات عمومی، متوسط قیمت فروش یک‌مترمربع و متوسط اجاره ماهانه یک‌مترمربع می‌باشد. و از سوی دیگر، این مقاله توانسته بر مبنای مفهوم گل‌وگشاد «توسعه» که در شاخص‌های مذکور بازتاب دارد، به تقسیم‌بندی‌های دقیق‌تری نسبت به مناطق بیست‌ودوگانه برسد و آن‌ها را در چهار دسته کلی بگنجاند.

بر پایه داده‌های به‌دست‌آمده توسط صادقی، «نرخ مشارکت زنان از ۸ درصد در منطقه ۱۹، تا ۲۰ درصد در مناطق ۲ و ۶ در نوسان بوده است و کم‌ترین نرخ مشارکت به‌ترتیب مربوط به مناطق ۱۹، ۱۸، ۱۵، ۱۷ و ۱۶ بوده است». این نرخ مشارکت اندکی شک‌برانگیز است، چراکه به‌دلیل برخورداری خانوارهای مناطق ۲ و ۶ از درآمد واقعی بالا طبیعتاً نباید نیروی کار زنان به‌سادگی در مدار نظام دست‌مزدی قرار گیرد و اگر وارد فرآیند مبادله بازار نیز شوند، قطعاً می‌باید جای‌گاه فرازین (یا کارفرما) را اشغال کنند و یا در موقعیت مدیریتی قرار گیرند. اما این تمام مسئله نیست و محتمل است که چنین نرخ مشارکتی وجود داشته باشد، اما آن‌چه در این میان پنهان می‌ماند نرخ مشارکت زنان تهی‌دست است. بدین‌معنا که، از یک‌سو، به‌نظر می‌رسد نرخ مشارکت اقتصادی زنان در نیمه شمالی شهر مربوط می‌شود به زنان جوان و میان‌سال فقیری که روزانه‌روز از نیمه جنوبی، یعنی محلاتی مانند زمزم، یافت‌آباد، خانی‌آباد و اسماعیل‌آباد و غیره، و شهرهای منطقه‌ای تهران به مناطق شمالی شهر جابه‌جا می‌شوند، تا در شغل‌های دست‌فروشی، دوره‌گردی، فروشندگی مغازه‌های تجاری، تکنیسین‌های خرده‌پا، بازاریابی کالاهای مصرفی و خودفروشی، با کم‌ترین دست‌مزد، بدون برخورداری از هیچ‌گونه بیمه‌ای و با آسیب‌پذیری بسیار بالا مشغول به کار

^۳ صادقی، رسول؛ زنجری، نسیمه. الگوی فضایی نابرابری توسعه در مناطق ۲۲گانه کلان‌شهر تهران. فصل‌نامه علمی - پژوهشی رفاه اجتماعی، شماره ۶۶ پاییز ۱۳۹۶. ص ۱۴۹ - ۱۸۴.

شوند. از سوی دیگر، از آنجایی که آمارها و آمارگران بیش از آن که روشن‌گر واقعیت و روابط اجتماعی موجود در آن باشند، سرکوب‌گر واقعیت‌های مچاله‌شده هستند، نمی‌توانند دریابند که بحران‌های اقتصادی - اجتماعی در طی این چند سال توانسته‌اند هسته سخت خانوارهای سنتی و فقیر را در نیمه جنوبی شهر بشکافند و زنان را به بازار کار سرمایه‌دارانه هدایت کنند و از آنجایی که ذهنیت صلب‌شده آن‌ها روابط مبادله‌ای بازار را صرفاً در امر مشاهده‌پذیر خلاصه می‌کند، نمی‌توانند نظام پنهان خانه‌کاری (یعنی ورود مستقیم سرمایه به درون خانه)، کارگاه‌های مخفی لباس‌دوزی که به‌واقع زنان کارگر را پنهان می‌کنند، بازتولید خانواده‌های کارگری توسط زنان، اضطراب مازادبودن آن‌ها و غیره را به‌عنوان نرخ مشارکت اقتصادی زنان لحاظ کند. خانم سادات پنج‌ساله، زنی است که در سال ۱۳۵۷ با خانواده‌اش از افغانستان به ایران مهاجرت کرده. او هم‌اکنون در یک کارگاه شلواردوزی مردانه در پایین‌شهر کار می‌کند،

من حدود سه‌سالی می‌شود که در این کارگاه کار می‌کنم. پیش از این در خانه بودم. شوهرم قبلاً در بندرعباس کار می‌کرد و اسباب‌بازی بچه می‌فروخت. اما بعداً قند گرفت و مشکل قلب پیدا کرد و چشم‌هایش هم آسیب دید و خانه‌نشین شد. دکترها می‌گویند که کبد و ریه‌اش آسیب دیده و الآن هم بدنش باد کرده و زیر پوست‌اش آب زیادی جمع شده. پول دوا و درمان‌اش را نداریم. فقط عمل قلب‌اش سی‌میلیون تومان هزینه دارد. زبانم لالٌ حالا مثل یک میّت شب‌وروز روی یک مبل نشسته و هیچ تحرکی ندارد. خودم از ۸ صبح می‌آیم این‌جا و ۷ شب می‌روم و آخرماه هم یک‌میلیون تومان می‌گیرم که حتی خرج خوراک هم نمی‌شود. بعد از کار به خانه که می‌روم، گلاب به رُخات، شوهرم را تروتیمیز و لاستیکش می‌کنم. پسر یک خانه اجاره کرده که در یک اتاقش ما زندگی می‌کنیم و چهارصد هزار تومان هم اجاره می‌دهیم. زدن این حرف درست نیست، اما من صبح‌به‌صبح فقط یک تکه نان خشک را با یک لیوان چای می‌خورم. شوهرم تا وقتی که جوان بود به ما خدمت کرد، الآن نمی‌شود که دور بیاندازیمش^[۴].

یا روایت خانم نظری که در یک کارگاه لباس‌دوزی زنانه کار می‌کند،

من بیست‌وپنج‌ساله‌ام. دوسالی می‌شود که در این کارگاه کار می‌کنم. پنج‌سال است که از افغانستان مهاجرت کرده‌ایم. در آن‌جا بی‌کار بودم. نه‌سالی هم است که ازدواج کرده‌ام و بچه‌دار نشده‌ام. پول زیادی برای بچه‌دار شدن هزینه کرده‌ایم، برای همین مجبور شدم که بیایم سر کار. هرچه کار می‌کنیم، پول مان می‌رود برای دکتر و درمان. شوهرم در یک کارگاه لحاف‌وتشک‌دوزی کار می‌کند. او یک‌میلیون و دو‌سیصد هزار تومان حقوق می‌گیرد و من هم روزی سی‌چهل هزار تومان.

^۴ مصاحبه با خانم سادات. کارگر کارگاه شلواردوزی مردانه. آذرماه ۱۳۹۸.

اگر بچه داشتیم مجبور نبودم که کار کنم. به ایران مهاجرت کردیم چون می‌گفتند دکترهای این‌جا خوب هستند^[۹].

بدین‌گونه، این روایت‌ها نشانه‌ای از موقعیت زنانی است که مجبور هستند با وخیم‌تر شدن شرایط اقتصادی‌شان و یا حفظ جای‌گاه خود به‌عنوان یک زن بچه‌آور و بازتولیدکنندهٔ بنیان خانواده، نیروی کارشان را به‌معرض فروش بگذارند و به‌شدیدترین صورت از سوی نظام کارگاهی و نظام بهداشتی - درمانی استثمار شوند، بی‌آن‌که هیچ‌گشایشی در شرایط بحرانی و مُهلک زندگی‌شان به‌وجود بیاید. بنابراین، بررسی این معیار آماری متعارف موجود در مباحث علوم اجتماعی نشان می‌دهد که شاخص‌های معرفی‌شده در این مقاله و متن‌های مشابه آن نمی‌توانند هیچ نسبت درستی با کلیت جامعه داشته باشند و حتی به‌مثابه عناصر برسازنده یک ساختار معرفی شوند، چراکه تنها کارکرد آن‌ها پاره‌پاره کردن عناصر برسازندهٔ ساختارها و کلیت‌ها، و مخدوش کردن نهایی هر دوی آن‌هاست. به‌هرروی، ما برای بازنمایی آن نظم طبقاتی ناچار به بهره‌برداری از بعضی شاخص‌های این پژوهش‌ها هستیم. وانگهی، «توزیع نسبت شاغلین در طبقه شغلی بالا (شامل قانون‌گذاران، مقامات عالی‌رتبه، مدیران و متخصصان) نشان می‌دهد که این نسبت بین ۷ درصد در منطقه ۱۹ تا ۴۷ درصد در منطقه ۳ در نوسان است». این توزیع شغلی که ارتباط مستقیمی با نظام توزیع درآمد واقعی در این نواحی دارد به‌شکلی مستقیم بر وضعیت مسکونی افراد شاغل در این جای‌گاه‌ها تأثیر می‌گذارد که دست‌آخر هر دوی آن‌ها (هم نظام توزیع درآمد واقعی و هم وضعیت مسکونی) برخاسته از انباشت متمرکز مازاد اقتصادی و مالکیت‌های به‌دست‌آمده بر پایهٔ روابط سیاسی - قومی می‌باشد، که نهایتاً خود را در غصب و اشغال سرکوب‌گرانهٔ نواحی شمالی نشان می‌دهد. بدین‌سان، شاخص شغلی افراد ساکن در مناطق مختلف، به‌خوبی می‌تواند بازنمایانندهٔ نظم طبقاتی مسلط بر شهر تهران باشد. این مقاله در نهایت با دسته‌بندی مناطق مختلف شهر تهران در نسبت با مفهوم توسعه و شاخص‌های مطرح‌شده در آن به‌پایان می‌رسد که از این‌قرار است و نویسنده آن را در یک جدول خلاصه کرده:

پهنه‌بندی توسعه‌ای	تعداد مناطق	مناطق (به ترتیب درجه توسعه از راست به چپ)
توسعه یافته (برخوردار)	۴	۶ و ۲، ۱، ۳
نسبتاً توسعه یافته (نسبتاً برخوردار)	۲	۷ و ۵
توسعه متوسط (نیمه برخوردار)	۶	۱۱ و ۲۱، ۱۳، ۲۲، ۸، ۴
کمتر توسعه یافته (محروم)	۵	۲۰ و ۱۲، ۹، ۱۴، ۱۰
توسعه نیافته (خیلی محروم)	۵	۱۷ و ۱۹، ۱۸، ۱۵، ۱۶

^۵ مصاحبه با خانم نظری. کارگر کارگاه لباس‌زیردوژی زنانه. آذرماه ۱۳۹۸.

بدین سان می‌شود دریافت که با گذشت یک‌دهه و نیم از سال ۱۳۸۰ تغییراتی بطئی و درعین حال گسترده در مدل فضایی - اجتماعی این زباله‌دانی به وجود آمده است. که همان‌طور که پیش‌تر گوش‌زد کردیم، این پراکندگی فضایی و قطب‌بندی موجود در آن متأثر از افزایش میزان سرمایه‌گذاری غیرمنقول و متراکم‌شدن مازاد اقتصادی در نقاط مشخصی از شهر می‌باشد. به طوری که منطقه ۷ توانسته از رده چهارم شاخص‌های توسعه در سال ۱۳۸۰ به رتبه دوم ارتقاء یابد و منطقه ۱ نیز با شکافتن کوه‌ها و ساخت‌وسازهای عنان‌بریده، سلب مالکیت از ساکنان روستانشین مناطق شمالی و احداث پاساژهای غول‌پیکر توانسته از رده سوم در سال ۱۳۸۰ خود را به رده اول برساند و پازل پهنه شمالی شهر تهران یا به عبارتی نظام هم‌جواری گتوهای ثروت‌مند را تکمیل کند. این بدان معناست که در خلال این مدت پهنه شمالی به شکلی شدیدتر به مکانی برای انباشت و تمرکز مازاد اقتصادی تبدیل شده و به تبع آن فضا و روابط اجتماعی موجود در آن نیز دچار دگرگونی سرمایه‌دارانه شدیدتری شده‌اند.

از سوی دیگر با مقایسه داده‌های این جداول می‌توان استنباط کرد که با یک‌پارچه‌شدن و هم‌گون‌شدن مناطق شمالی شهر و شکل‌گیری یک نظام هم‌بسته در آن‌جا، پهنه جنوبی شهر نیز در جهتی معکوس هم‌بسته می‌شود، و آن هم هم‌بسته‌شدن در راستای فقر بی‌رحم شهری و شکل‌گیری گستره‌ای خنازیری می‌باشد که رو به جنوب پیش می‌رود و اندک‌اندک یا گاهاً به سرعت، بیابان‌ها و تپه‌ماهورهای جنوب را به تسخیر خود درمی‌آورند. گویی آماسیدن مازاد اقتصادی در پهنه شمالی، آن را به موجودی فربه تبدیل می‌کند و سبب می‌شود تا فضا تنگ شود و تهی‌دستان به مناطق خارج از محدوده پرتاب شوند. مرتضی‌گرد نمونه‌ی یکی از این شهرک‌هایی است که برحسب فشار مازاد اقتصادی در درون شهر به وجود آمده‌اند. این شهرک در حاشیه اتوبان آزادگان و میان مناطق ۱۹ و ۲۰، و در حصار انبوهی از کارگاه‌های مبل‌سازی شکل گرفته و اغلب ساکنان آن‌جا، که حدود ۲۰ هزار نفر می‌شوند، در کارگاه‌های مبل‌سازی و در شرایط ناخوش‌آیندی مشغول به کار هستند. وانگهی، این تهی‌دستان حاشیه‌نشین به خاطر تعرض به زمین‌های دولتی و یا خصوصی حصارکشی‌شده همواره و به شدت سرکوب می‌شوند، و شهرداری‌ها و دادگاه‌ها با آرامشی معهود سکونت‌گاه‌های‌شان را بر سرشان خراب می‌کنند. هنوز فریاد و ضجه کارگری که در سال ۱۳۶۰ از کار بازمی‌گردد و شاهد ویرانه خانه‌اش در خانی‌آباد نو می‌شود در گوش‌ها می‌پیچد، فقط از این‌رو که بر روی زمین‌های موات دولتی پی‌خانه‌اش را کنده و دیوارهایش را بالا برده بود. این ویران‌گری‌های بی‌رحمانه را باید در کنار قهر اقتصادی، وابستگی به بازارهای شهری و بحران‌های برخاسته از آن قرار داد که همراه با جماعت‌های کوچ‌گر و فراری به این مناطق انتقال می‌یابند. در سوی دیگر این پهنه‌بندی، به‌طور تقریبی شش منطقه وجود دارد که در موقعیتی میانی جای گرفته‌اند، اما این مناطق به اصطلاح نیمه‌برخوردار، یعنی مناطق ۴، ۸، ۲۱، ۲۲، ۱۱ و ۱۳، که غالباً در بردارنده جمعیت حقوق‌بگیر ثابت می‌باشند، با کاسته‌شدن از ارزش و مقدار پول در دسترس‌شان به پهنه جنوبی هول داده می‌شوند و به‌ناگزیر به دامن فقر عمومی می‌افتند. یعنی واردشدن به وضعیتی بازگشت‌ناپذیر که به شدت بهره‌کشانه است و جمعیت‌های میانی را در موقعیتی به‌غایت آسیب‌پذیر قرار می‌دهد.

بالین‌همه، ایجاد این تقسیم‌بندی‌ها نباید بدین‌صورت تفسیر شود که نظم طبقاتی - فضایی یک نظم ایستا، تغییرناپذیر و خرفت است، بل که باید در نظر داشت که با گذشت زمان و به‌وجود آمدن بحران‌ها و انکشاف‌های جدید

ناشی از گردش مازاد، مرزهای فضایی - طبقاتی شهر دچار جابه‌جایی‌های قابل توجهی می‌شوند و بدین معنا ممکن است که آرایش طبقاتی درون این مناطق، یا یک منطقه به‌طور کلی، سروشکلی تازه به‌خود بگیرد و تغییر کند. اما این جابه‌جایی‌های فضایی و تغییر آرایش طبقاتی که مطابق قانون عام انباشت سرمایه‌دارانه صورت می‌گیرد هیچ‌گاه هم‌نوا با خواست و ارادهٔ فرودستان نبوده، بل که مطابق منافع و خواست‌های بورس‌بازان، زمین‌داران، تکنوکرات‌ها، برنامه‌ریزان شهری، دلالان، و ثروتمندان صورت گرفته است و مازاد این فرآیند برای تهی‌دستان شهری فقیرشدن متزاید و بیرون‌راندن‌شان از محدوده‌های شهری بوده است.

بنابراین، تا این‌جا تلاش کردیم تا با استفاده از داده‌های پردازش‌شده توسط دست‌گاه‌های محاسباتی و آمارگران^۷ نظم طبقاتی هر دم‌پیش‌رونده و معهود را در کلیت فضایی - اجتماعی این زباله‌دانی باز نماییم. از این جهت در این متن به داده‌های کمی استناد کردیم تا بتوانیم دقت تحلیلی را بالا ببریم و تمایزهای فضایی - طبقاتی مناطق از یک‌دیگر را بازشناسیم. در دنبالهٔ متن هم سعی خواهیم کرد که نسبت پراکنش پس‌ماند در مناطق بیست‌ودوگانه را با نظم فضایی - طبقاتی موجود در این جغرافیا مشخص سازیم.

نظم گه‌مال

با توجه به بستر و مسئلهٔ این متن نیاز داریم تا پهنه‌های تولید پس‌ماند را با استناد به داده‌های به‌دست‌آمده از سال ۱۳۹۵ مشخص سازیم^[۲]. سال ۱۳۹۵ از این‌رو واجد اهمیت می‌باشد که رشد اقتصادی بنا به محاسبات بانک مرکزی ۳.۳ درصد بوده است و بدین‌سان توانسته از روند کاهشی سال پیش از خود که منفی ۳.۱ درصد بوده است، فاصله بگیرد و به‌عبارتی سالی است که نمی‌توان کاهش میزان مصرف را در طبقات اجتماعی گوناگون شاهد بود^[۳]. طبق آمارهای اعلام‌شده در سال ۱۳۹۵، در طرف تقاضای اقتصاد و مشخصاً اقلام مصرفی از رشدی معادل ۳.۸ درصد برخوردار بوده است و این بدان‌معناست که جماعت‌های شهری و روستایی توانسته‌اند بر حسب جای‌گاه طبقاتی خود بخشی از مصرف اقلام خصوصی را به خود اختصاص دهند و به‌تبع آن بخشی را نیز به‌صورت پس‌ماند به جامعه بازگردانند. با این‌همه، چنان‌که از داده‌های اعلام‌شده از سوی سازمان پس‌ماند شهرداری تهران برمی‌آید، ما با گستره‌ای از تولید پس‌ماند در شهر تهران روبه‌رو هستیم، بی‌آن‌که توازن مشخصی در این گستره وجود داشته باشد یا هم‌گونی روشنی میان داده‌ها به‌چشم بخورد. شاید در نگاه نخست، بیننده ساده‌دلانه بگوید که این تکرار ناشی از «ماه‌آهنگی» در وسعت جغرافیایی یا تراکم جمعیتی می‌باشد، اما مسئله جز این است.

^۷ این داده‌ها از سایت سازمان مدیریت پس‌ماند شهرداری تهران برداشت شده‌اند. (<http://pasmand.tehran.ir>)

البته این حقیقت بر جای خود باقی است که رشد اقتصادی به‌دست نمی‌آید مگر به‌واسطهٔ فقیرسازی یک طبقه و بهره‌مندگشتن طبقه‌ای دیگر که در نظم طبقاتی جامعه از جای‌گاهی فرادست برخوردار است. این حقیقت در کنار این واقعیت معنا می‌یابد که رشد اقتصادی محصول یک روند متوازن نیست، بل که همان‌طور که داده‌های سال ۱۳۹۵ نشان می‌دهند، عدم‌توازن در این رشد به‌شدت محسوس است. به‌طوری‌که بخش ساختمان نسبت به مدت مشابه سال قبل روند کاهشی ۱۴.۱ درصد را طی کرده است و در کنار آن بخش صنعت قرار دارد که رشدی معادل ۶.۹ درصد (در سال ۱۳۹۵) داشته است. (<https://www.cbi.ir/showitem/۱۶۴۴۴.aspx>)

بالین حال، ابتدابه ساکن نقاط اوج و فرود این گستره و همچنین نقاط میانی آن را برحسب میانگین سالانه کل پس ماند مناطق بیست و دوگانه شهر تهران مشخص می‌کنیم تا ببینیم این گستره بر روی نقشه شهر چه شکلی پیدا می‌کند. در سال ۱۳۹۵ منطقه ۴، با تولید ۲۸۱.۴۱۵ تن بیش‌ترین میزان تولید پس‌ماند را داشته و منطقه ۹، با تولید ۵۱.۸۲۰ تن کم‌ترین میزان تولید پس‌ماند را در میان مناطق ۲۲گانه به‌خود اختصاص داده است. پس از منطقه ۴، مناطق ۵، ۲، ۱۵ و ۱ قرار دارند که بیش‌ترین میزان تولید پس‌ماند را داشته‌اند و پس از منطقه ۹ نیز مناطق ۲۱، ۲۲، ۱۳ و ۱۹ کم‌ترین میزان تولید را داشته است. دوازده منطقه هم هستند که در میانه این طیف قرار گرفته‌اند و از حدهای بالایی یا پایینی پی‌روی می‌کنند. بدین ترتیب، اگر نقشه شهر تهران را پیش رو داشته باشیم و درعین حال به پراکنش تولید پس‌ماند و گستره آن نگاهی بیاندازیم، درمی‌یابیم که پراکنش تولید پس‌ماند در شهر تهران از یک طرح معناداری تبعیت می‌کند. برای نشان‌دادن متابعت این گستره از یک منطق بنیادی ضرورت دارد تا تناظری یک‌به‌یک میان حدهای بالایی و پایینی ایجاد شود. با ایجاد این تناظر میان مناطق ۴ و ۹ درمی‌یابیم که پراکندگی تولید پس‌ماند در شهر تهران به‌صورت خط‌آریبی از شمال شرقی به جنوب غربی جهش می‌زند. از سویی می‌دانیم که منطقه ۴ به‌عنوان بزرگ‌ترین منطقه شهر تهران و یکی از پُرتراکم‌ترین مناطق آن، برخلاف منطقه ۹ دارای ساختار فضایی – طبقاتی هم‌گونی نیست و تراکم مازاد اقتصادی در جوانب غربی آن (محلّاتی مانند پاسداران، وفامنش و غیره) نسبت به جوانب شرقی‌اش بیش‌تر است و از جمعیت حدوداً ۹۱۹ هزارنفره موجود در این منطقه بخش عمده‌ای از آن‌ها در جانب شرقی‌اش زندگی می‌کنند و در قسمت‌های غربی این منطقه عمدتاً تراکم جمعیت متوسط است. البته جانب شرقی را نیز می‌توان به بخش‌های برخوردارتر و فقیرتر تقسیم کرد که بخش‌های برخوردارتر آن در خانه‌های کم‌تراکم‌تر تهران پارس غربی و بخش‌های فقیرتر در میانه کارگاه‌های صنعتی، مراکز تجاری و فضاهای مختلط و شلوغی چون خاک‌سفید زندگی می‌کنند. این منطقه از سمت شمالی توسط پادگان‌های نظامی و پارک‌های جنگلی لویزان محصور شده و همین مسئله بر شدت تراکم جمعیت در این نواحی افزوده‌اند زیرا این نواحی عملاً خالی از سکنه هستند و یا زیست موقتی در آن‌جا جریان دارد و بدین‌گونه فشار و رقابت را برای زندگی ساکنان در همان مناطق باقی‌مانده افزایش می‌دهد. اما در مجموع، منطقه ۴ را می‌توان یکی از مناطق میانی (متوسط) شهر به‌شمار آورد و قطعاً هم می‌توان بر جزئیات برساننده این منطقه چیزهای زیادتری را افزود اما برای منظور این متن کافی به‌نظر می‌رسد، چراکه نشان دادیم منطقه ۴ دارای پراکندگی فضایی – طبقاتی است که از خوانش‌های هم‌گون‌ساز تن می‌زند و به تبعیت از آن تولید پس‌ماند نیز در آن ناهم‌گون و نامتوازن می‌باشد.

میانگین سالانه کل پس ماند مناطق در سال ۱۳۹۵

مناطق	میانگین سالانه کل پس ماند (Ton)
۱	۱۵۹.۵۰۵
۲	۲۲۷.۰۳۰
۳	۱۱۸.۶۲۵
۴	۲۸۱.۴۱۵
۵	۲۶۹.۷۳۵
۶	۱۱۳.۸۱۰
۷	۱۰۴.۷۵۵
۸	۹۸.۱۸۵
۹	۵۱.۸۲۰
۱۰	۹۹.۲۸۰
۱۱	۹۴.۹۰۰
۱۲	۱۲۱.۹۱۰
۱۳	۶۹.۷۱۵
۱۴	۱۱۶.۸۰۰
۱۵	۱۷۰.۸۲۰
۱۶	۱۰۱.۴۷۰
۱۷	۸۲.۱۲۵
۱۸	۱۲۸.۱۱۵
۱۹	۷۱.۰۳۰
۲۰	۱۲۴.۴۶۵
۲۱	۶۸.۶۲۰
۲۲	۶۸.۹۸۵

سراته تولید پس ماند به ازای هر فرد در طول سال ۱۳۹۵

مناطق	سراته تولید پس ماند به ازای هر فرد در طول سال (Kg/Per)
۱	۳۲۷
۲	۳۲۳
۳	۳۵۸
۴	۳۰۶
۵	۳۱۴
۶	۴۵۳
۷	۳۳۵
۸	۳۳۰
۹	۲۹۷
۱۰	۳۰۳
۱۱	۳۰۸
۱۲	۵۰۴
۱۳	۲۸۰
۱۴	۲۲۶
۱۵	۲۶۶
۱۶	۳۷۸
۱۷	۳۰۰
۱۸	۳۰۵
۱۹	۳۱۰
۲۰	۳۴۰
۲۱	۳۶۷
۲۲	۳۹۱

در ادامه برقراری تناظرهای یک به یک می توانیم هم جواری مناطق ۵ و ۲۱ را بر روی نقشه شاهد باشیم که به ترتیب بیشترین و کمترین مناطق، پس از منطقه ۴ و ۹ در رابطه با تولید آت و آشغال می باشند. منطقه ۲۱ که هم جوار با منطقه ۹ می باشد، انبوهی از شهرک های شرکتی و دانش گاهی مانند استقلال، آزادی، تهران سر شمالی، باشگاه نفت، شهرک دریا و غیره را در خود جای داده که به سبک و سیاقی عقلانی احداث شده اند و اکثراً محل سکونت کارمندان شرکتی، کارگران کارخانه ای و نفرات سازمانی و نظامی با تراکم پایین می باشد. در این منطقه با مساحتی حدود ۵۵۰۰ هکتار، ۱۸۶ هزار نفر زندگی می کنند و در نسبت با منطقه ۵، که مساحتی مشابه منطقه ۲۱ دارد و حدوداً ۸۶۰ هزار نفر را در خود جای داده است، جمعیت اندکی در این منطقه به سر می برند، چراکه از میانه آن اتوبان تهران - کرج می گذرد و در دماغه آن نیز مجتمع های صنایع کارخانه ای مانند، ایران خودرو و صنایع وابسته به آن مشغول به فعالیت هستند و همچنین در قسمت های مرکزی آن کارگاه های کوچک مقیاس و بزرگ مقیاس صنعتی وجود دارد؛ و بنابراین سهم قابل توجهی از پس ماند نیز توسط همین کارگاه ها و کارخانه ها تولید می شود، درست برخلاف منطقه ۵ که با نظام مصرفی عمده و ابلهانه خود حجم زیادی از پس ماند را تولید می کنند.

در نهایت، به نسبت تولید پس ماند میان مناطق ۱ و ۱۹ می پردازیم که شاید بیشترین خویشاوندی را در این سطح کلی با پیش فرض های ما داشته باشد. بدین معنا که منطقه ۱۹ به عنوان منطقه ای فقیرنشین با تولید ۷۱ هزار تن آت و آشغال کمترین میزان تولید پس ماند را داشته است و منطقه یک به عنوان یکی از ثروتمندترین مناطق پهنه

شمالی با تولید حدوداً ۲۷۰ هزارتن اشغال در سال ۱۳۹۵ بیشترین قرابت را با حد بالایی گستره تولید پس ماند داشته. منطقه ۱۹ از طرفین توسط اتوبان‌های سعیدی، آزادگان و تندگویان محاصره شده است و براساس تقسیمات توسعه شهری دربردارنده ۱۵ محله است که ۲۶۱ هزارنفر در آن جای گرفته‌اند و شامل محلاتی مانند اسماعیل‌آباد، دولت‌خواه، نعمت‌آباد، عبدل‌آباد (شکوفه)، شریعتی، شهرک رسالت (صالح‌آباد)، خانی‌آباد و بهمن‌یار می‌شود. محله اسماعیل‌آباد، با جمعیت ۳۸۰۰ نفره خود، مکانیست که کوره‌های قرن‌نوزدهمی آجرپزی در آن‌جا واقع شده‌اند و زنان، مردان و کودکان بنه‌کن شده و فقیر روستاهای شرق و شمال غرب کشور به‌طور فصلی در این کوره‌ها برای ارباب کار کرده، و هم‌چنین مملو از کارگاه‌های ماشینوفاکتور پارچه‌دوزی است که کارگران بی‌پشتوانه و ارزان‌قیمت را برای بهره‌کشی اجاره می‌کنند. در همین اسماعیل‌آباد می‌توانید شاهد فاضلاب‌هایی رها شده در به اصطلاح خیابان‌ها، با کوچه‌پس‌کوچه‌های تنگ و خانه‌هایی کوچک و درهم‌تنیده باشید که صرفاً به‌عنوان خواب‌گاه و فضایی برای خس‌خس کردن ساکنان آسمی‌اش به‌کار می‌رود. مقایسه جمعیت ۳۶ هزارنفره محله نعمت‌آباد با جمعیت ۳۸۰۰ نفره اسماعیل‌آباد نشان می‌دهد که جمعیت دومی چنان سیال است و برحسب روابط اجتماعی تولید تعیین می‌یابد که حتی در آمارگیری‌ها نیز ذکر نمی‌شود. به‌هرروی، میانگین درآمد واقعی ساکنان اسماعیل‌آباد چیزی حدود ۶۰ تا ۸۰ هزارتومان در روز است، که بسته به جنسیت و سن‌وسال کارگران نیز تفاوت می‌کند. صالح‌آباد (یا شهرک رسالت) هم وضعیتی مشابه با اسماعیل‌آباد دارد و حدود ۲۷ کوره آجرپزی در آن واقع شده که هر یک از این کوره‌ها تقریباً ۶۰ هزارمترمربع را اشغال می‌کنند و در دورواطراف آن‌ها زندگی‌های رسمی و غیررسمی بسیاری شکل گرفته که برای خوک‌های ساکن در منطقه ۱ شهر تهران ابدأ قابل‌تصور نیست. وانگهی، از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۹۵ تنها ۲۱۲ پروانه ساخت خانه برای منطقه ۱۹ صادر شده و این مسئله نشان می‌دهد که اکثر ساخت‌وسازها در این محدوده ۲۰۰۰ هکتاری به‌صورت غیرقانونی و شبانه صورت پذیرفته است. اگر تنها ساخت‌وساز پاساژهای غول‌پیکر در منطقه ۱ یا میزان نخاله‌های ساختمانی پدیدآمده، یا حجم غذای تهیه‌شده برای حیوانات خانگی آدم‌های این منطقه، را با میزان مصرف غذایی ساکنین منطقه ۱۹ و پس‌ماند تولیدشده از خلال آن مقایسه کنیم درمی‌یابیم که عملاً ساکنین منطقه ۱۹ چیزی برای خوردن هم نصیب‌شان نمی‌شود.

بدین‌سان، با مقایسه همین داده‌های کلی‌گو و مبتنی‌بر میانگین می‌توان استنباط کرد که چه نظم طبقاتی هول‌ناک و درهم‌شکننده‌ای بر فضا - زمان شهر تهران حاکم است و چگونه این نظم طبقاتی می‌تواند مصرف آدم‌ها را متأثر سازد و در پهنه‌ای ریخت‌وپاش‌های اسراف‌کارانه و پُرشکوه را رواج دهد و در پهنه‌ای دیگر مسبب رواج سوءتغذیه و بیماری‌های ناشی از آن شود. در امتداد همین بحث، و برای بالابردن دقت تحلیلی و بازنمایی دقیق‌تر نظم طبقاتی معهود و هم‌چنین رفع برخی ابهام‌ها ضرورت دارد تا سرانه تولید پس‌ماند به‌ازای هر فرد را در مناطق مختلف واکاوی کنیم.

بر مبنای داده‌های به‌دست‌آمده، یک فرد در منطقه ۱۲ حدود ۵۰۴ کیلوگرم پس‌ماند در طول سال ۱۳۹۵ تولید کرده است و فردی در منطقه ۶، ۴۵۳ کیلوگرم؛ که این اعداد نشان‌دهنده بیش‌ترین میزان تولید پس‌ماند توسط یک فرد در طول سال در این گستره می‌باشد. از سوی دیگر، فردی در منطقه ۱۴، با تولید ۲۲۶ کیلوگرم پس‌ماند، کم‌ترین

میزان تولید پس‌ماند را در سال ۱۳۹۵ داشته است و پس از آن منطقه ۸ قرار می‌گیرد که افراد ۲۳۰ کیلوگرم پس‌ماند تولید کرده‌اند. با این حال، بسیاری از اعداد این جدول هم می‌توانند یاری‌رسان باشند چراکه با داده‌های تاکنون موجود دربارهٔ نظم طبقاتی هم‌خوان هستند و هم می‌توانند فریب‌دهنده باشند، چراکه معیارهایی از قبیل وسعت منطقه، جمعیت و هم‌جواری مناطق گوناگون با مراکز تجاری، صنعتی و خدماتی، و درآمد سرانه را نادیده می‌گیرند.

مساحت مناطق شهر تهران در سال ۱۳۸۶

مناطق	مساحت (Hectare)
۱	۴۵۷۴
۲	۴۷۶۱
۳	۲۹۳۸
۴	۶۱۶۰
۵	۵۳۲۱
۶	۲۱۴۱
۷	۱۵۳۶
۸	۱۳۲۲
۹	۱۹۵۱
۱۰	۸۰۷
۱۱	۱۲۰۴
۱۲	۱۶۰۰
۱۳	۱۷۰۰
۱۴	۲۴۱۲
۱۵	۳۱۳۰
۱۶	۱۶۵۲
۱۷	۸۲۱
۱۸	۳۸۰۷
۱۹	۲۰۵۳
۲۰	۲۲۵۴
۲۱	۵۵۴۹
۲۲	۵۸۵۱

جمعیت مناطق شهر تهران در سال ۱۳۹۵

مناطق	جمعیت
۱	۴۸۷.۵۰۸
۲	۷۰۱.۳۰۳
۳	۲۳۰.۶۴۹
۴	۹۱۹.۰۰۱
۵	۸۵۸.۳۴۶
۶	۲۵۱.۳۸۴
۷	۳۱۲.۱۹۴
۸	۴۲۵.۱۹۷
۹	۱۷۴.۲۳۹
۱۰	۳۲۷.۱۱۵
۱۱	۳۰۷.۹۴۰
۱۲	۲۴۱.۸۳۱
۱۳	۲۴۸.۹۵۲
۱۴	۵۱۵.۷۹۵
۱۵	۶۴۱.۲۷۹
۱۶	۲۶۸.۴۰۶
۱۷	۲۷۳.۲۳۱
۱۸	۴۱۹.۸۸۲
۱۹	۲۶۱.۰۳۷
۲۰	۳۶۵.۲۵۹
۲۱	۱۸۶.۸۲۱
۲۲	۱۷۶.۳۴۷

از منطقه ۱۲ شروع می‌کنیم، زیرا بالاترین میزان تولید پس‌ماند به‌ازای هر فرد را داشته است. منطقه ۱۲ شهر تهران مکانی است که در نیمهٔ جنوبی واقع شده و به‌واسطهٔ محلات لبه‌ای خود به خط نصف‌النهار شهر تهران چسبیده است. این منطقه با وسعتی حدود ۱۶۰۰ هکتار، ۲۴۱ هزار نفر را در ۱۳ محله جای داده است، که شامل محلاتی مانند دروازه‌غار، قیام، سنگلج، کوثر، فردوسی، بهارستان، ارگ - پامنار، بازار، مختاری - تختی و دروازه‌شمیران می‌شود. به‌جز محلاتی مانند ارگ - پامنار، بازار و فردوسی که محل تمرکز بازار سنتی و مدرن شهر تهران می‌باشد و جمعیت حدود ۱۳ هزار نفر را در خود جای داده، باقی محلات این منطقه جمعیتی مابین ۱۱ هزار تا ۳۳ هزار نفر دارند. در این منطقه هم ناهم‌گونی فضایی - طبقاتی به‌واسطهٔ تمرکز مازاد اقتصادی در نقطه‌ای و تمرکز نیروی کار بی‌نوا در نقطه‌ای دیگر حکم‌رواست و بدین‌سان نمی‌توان از تولید پس‌ماند به‌نحوی هم‌گون و یک‌دست سخن به‌میان آورد.

از یک سو، مثلاً میانگین قیمت زمین در محله فردوسی و بهارستان چیزی حول و حوش ۱۵ - ۲۰ میلیون تومان است، اما در محله‌ای مانند آبشار - دردار حدود ۳.۵ میلیون تومان به‌ازای هر مترمربع است و محله بازار که محل تجمع بُنک‌داری‌ها می‌باشد زمین عملاً قیمتی ندارد و به‌عبارتی خریدوفروش در آن کم‌تر جریان می‌یابد و گویی فضا در این محله در حلقه‌های به‌هم‌پیوسته رانت مطلق ارضی قرار گرفته که بخش عمده آن در اختیار سازمان اوقاف و اشخاص صاحب‌منصب و سرمایه‌دار می‌باشد. بنابراین می‌توان استنباط کرد که بخش عمده پس‌ماند تولیدشده در این مناطق نه توسط افراد فقیر و تهی‌دست ساکن در محلاتی مانند دروازه‌غار و سنگلج، که توسط بُنک‌داری‌ها، انبارها، فروش‌گاه‌ها و کارگاه‌های بزرگ و کوچک موجود در آن تولید می‌شود. در این منطقه آشکارا می‌توانیم شاهد یک فرآیند بلعیدن و هضم کردن باشیم، به‌طوری‌که پنداری انبارها، بنک‌داری‌ها، کارگاه‌ها، فروش‌گاه‌ها و پاساژها در حال فرودادن جمعیت محلی آن‌جا هستند و تهی‌دستان را زیر پشته‌ای از زباله و مدفوع می‌پوشانند. به‌تعبیری روشن، مبارزه طبقاتی روزانه و شبانه‌ای در آن‌جا جریان دارد که مبتنی بر غصب زمین توسط سرمایه تجاری، صنعتی و مستغلاتی از یک سو و مقاومت برای نگاه‌داشتن زمین و خانه توسط ساکنان محلی از سوی دیگر می‌باشد. شاید در آینده‌ای نه‌چندان دور شاهد خالی‌ازسکنه‌شدن این محلات باشیم، که جای آن‌ها را از یک طرف برج‌وباروی‌های فروش لوازم خانگی و شرت‌وسوتین می‌گیرند و از سوی دیگر فقرای شهری‌ای را می‌بینیم که بدون مسکن و با امراض گوناگون در همین بازارها گدایی می‌کنند و شاهد تکبر و خشونت و ترحم اوباش سرمایه‌دار هستند. که هم‌اکنون هم این تصویر محقق شده است و چیزی دور از ذهن نیست.

از سوی دیگر، افتراق فضایی - طبقاتی در این منطقه را می‌توان از خلال مقایسه ارقام غذایی مصرف‌شده در بازه‌های یک‌ماهه توسط کارگر مهاجر افغانستانی که به‌صورت پنج‌شش‌نفره در اتاق‌های ۹ تا ۱۲ متری خانه‌های حیاط‌مرکزی سنگلج زندگی می‌کنند با بنک‌دارهای شناخته‌شده محله کوثر، دریافت. یک کارگر مهاجر که از سر ضرورت‌های معیشتی مجبور به زندگی جمعی در این اتاق‌های زهوادررفته و مچاله‌کننده است، در طول یک‌ماه با خریدن سه کیلوگرم قند، دو کیلوگرم چای، یک کیسه برنج و دو روغن حلبی، که ماهی تقریباً بین سیصد تا چهارصد هزار تومان می‌شود، گذران می‌کند و غالباً نیز به‌دلیل حفظ و افزایش بنیه جسمی خود مجبور است تا روغن زیادی مصرف کند و این سوء‌مصرف باعث ایجاد بیماری‌های گوارشی و خیمی در میان این کارگران و باربران تهی‌دست می‌شود. اما بنک‌دارهای ساکن در خیابان لُرزاده، واقع در محله کوثر، ابدأ چنین خوردوخوراک و فضای زیستی‌ای ندارند و آن‌ها با زن و فرزندان خود در خانه‌ای حیاط‌دار و یا آپارتمان‌هایی با مترآژ بالا زندگی می‌کنند و هزینه‌های خوردوخوراک‌شان در طول یک‌ماه چیزی بیش‌تر از چهار میلیون تومان است.

بدین‌سان، منطقه ناهم‌گون ۱۲ با جمعیتی حدود ۲۴۱ هزارنفر را می‌توان از صدر این جدول خارج کرده و به‌جای آن منطقه ۶ را قرار داد که جمعیتی حدود ۲۵۱ هزارنفر دارد و این تعداد از آدم‌ها در مساحتی حدود ۲۱۰۰ هکتار زندگی می‌کنند، مساحتی فراخ برای آدم‌هایی ثروت‌مند. افراد حاضر در این منطقه به‌طور میانگین در طول یک سال ۴۵۳ کیلوگرم پس‌ماند تولید می‌کنند. این منطقه به‌دلیل تمرکز طرح‌ها و سیاست‌گذاری‌های اجتماعی بر روی آن، چه پیش از انقلاب و چه پس از انقلاب، دارای بافت هم‌گون‌تر و یک‌دست‌تری است، بدین‌معنا که این طرح‌ها و

بازوهای اجرایی خشن آن توانسته‌اند با بیرون راندن فقرا و آلودگ‌نشین‌ها از این منطقه فضا را به تسخیر جمعیت برخوردار و متخصص رده‌بالای موجود در آن درآورند. با این‌همه، جداسازی طبقاتی - فضایی در این منطقه نیز به چشم می‌خورد، به طوری که در نیمه جنوبی این منطقه که حول دانشگاه تهران و کتابفروشی‌هایش شکل گرفته‌اند می‌توانید شاهد تمرکز مجتمع‌ها و مراکز خدماتی از قبیل خواب‌گاه‌های دانش‌جویی و سکونت‌گاه‌های اجاره‌ای جوانان تازه‌وارد شهرستانی، غذاخوری‌های پررفت‌وآمد، فروش‌گاه‌های کتاب و لباس، مجتمع‌های مسکونی و تجاری خرده‌پا باشید، که ساکنان آن توانسته‌اند تنها به واسطه سوبسیدهای دولتی و غیردولتی در این منطقه دوام بیاورند. بدین‌معنا، زیست جوانان در این منطقه عاریه‌ای است، و گویی به آب‌سواران می‌ماند و پس از مدت مشخصی، حفره‌ای در آن آب ایجاد می‌شود و آن‌ها را می‌بلعد و مجبور به کوچ‌شان می‌کند. از طرف دیگر، اغلب ساکنان نواحی شمالی این منطقه را افرادی از طبقات ثروت‌مند و میانی روبه‌بالا تشکیل می‌دهند که در محلات امیرآباد، بهجت‌آباد، جمال‌زاده شمالی، و یوسف‌آباد سکونت دارند و از درآمد سرانه بالایی برخوردارند و وضعیت معیشتی‌شان با نوسان‌های روزانه و ماهانه بازار دچار بحران نمی‌شود و طبعاً میزان تولید پس‌ماند در میان آن‌ها بالاست و با آمارهای ارائه‌شده از سوی سازمان پس‌ماند هم‌خوان می‌باشد.

اما این گسترده جانب دیگری هم دارد که شامل مناطقی می‌شود که افراد حاضر در آن‌ها کم‌ترین میزان پس‌ماند را تولید کرده‌اند. مناطق ۱۴ و ۸ مناطقی هستند که در بخش کمینه این گستره جای گرفته‌اند، که توسط منطقه ۱۳ وساطت و به یک‌دیگر متصل می‌شوند. منطقه ۱۴ کم‌ترین میزان تولید پس‌ماند توسط هر فرد را در سال ۱۳۹۵ داشته، به طوری که هر فرد تنها ۲۲۶ کیلوگرم پس‌ماند تولید کرده است. این منطقه شامل ۲۱ محله می‌شود، که از محلات این منطقه می‌توان به فلاح (ابوذر)، دولاب، حسین‌آباد دولاب، گذرپایین دولاب، عباس‌آباد دولاب (صاحب‌الزمان)، سرآسیاب دولاب، قصر فیروزه، چهارصد دست‌گاه، صد دست‌گاه و غیره اشاره کرد. روند شهرنشینی در این منطقه از دروازه دولاب آغاز شده است و اکثر محله‌های آن پس‌وند دولاب را با خود دارند و گویی آغاز روند شهرنشینی با تصرف زمین‌های کشاورزی و قطعه‌بندی آن‌ها بوده و بدین‌سان «ریایش فضا به واسطه زمان» کامل شده و شهر پوست‌اندازی خود را شروع کرده است. اما بخش دیگری از محلات این منطقه (مانند فلاح، چهارصد دست‌گاه، صد دست‌گاه و شیوا) که طی دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ شکل گرفته‌اند، با وساطت شرکت‌هایی مانند شرکت آپارتمانی شرق و امثالهم خریداری شده و پس از تقطیع و بورس‌بازی فروخته شده‌اند و شهرک‌هایی هم‌سان و یک‌نواخت در آن‌ها بنا شده. جمعیت این منطقه در سال ۱۳۹۵ حدود ۵۱۵ هزار نفر بوده و مساحت آن هم چیزی حدود ۲۴۰۰ هکتار. بدین‌سان، منطقه ۱۴ را می‌توان یکی از مناطق نسبتاً پرتراکم و فقیر شهر تهران به‌شمار آورد، که اغلب ساکنان آن در محلات پرتراکمی مانند نبی‌اکرم (سلیمانیه)، ابوذر (فلاح)، پرستار، جوادیه، شهدای گم‌نام، دولاب، صد دست‌گاه و غیره زندگی می‌کنند که بین ۲۱ هزار تا ۴۱ هزار نفر جمعیت دارند. از میان این محلات و در طی دو دهه (۱۳۷۰ تا ۱۳۹۰)، محله‌هایی مانند جوادیه، دولاب، چهارصد دست‌گاه، دل‌گشا، مینا، گذرپایین دولاب و شیوا دست‌خوش نوسازی شهری شده و بافت‌های اولیه‌شان دچار دگرگونی سرمایه‌دارانه شده‌اند. که بر روی نقشه شهر جانب غربی منطقه را تشکیل می‌دهند که در تماس با محلاتی مانند قیام، کوثر و آب‌شار از

منطقه ۱۲ می‌باشد. اما محلاتی مانند نبی‌اکرم (سلیمانیه)، فلاح، تاکسیرانی، شاهد و شهدای گم‌نام که جانب شرقی منطقه را تشکیل می‌دهند تقریباً دست‌نخورده باقی مانده‌اند، که نشان‌دهنده رکود و کساد در وضعیت زیستی ساکنان آن‌جا است و این‌که تلاش کرده‌اند در برابر حملات پی‌درپی سرمایه‌سوداگر با چنگ‌و‌دندان از محیط زیستی خود و منافع طبقاتی‌شان دفاع کنند. بدین‌گونه، می‌شود استنباط کرد که نسبت تولید پس‌ماند توسط هر فرد در طول سال با وضعیت اجتماعی - اقتصادی هر فرد در این منطقه متناسب است.

اما منطقه ۸ جزو آن مناطقی که در طول دهه ۱۳۷۰ تا ۱۳۸۰ از روند توسعه سرمایه‌دارانه جا مانده است و پس از سال ۱۳۸۰ وارد چرخه ویران‌گر نوسازی شهری شده‌اند و بدین‌واسطه توانسته از منطقه‌ای فقرزده به منطقه‌ای نسبتاً برخوردار و در حال توسعه تبدیل شود. این منطقه ۱۳۰۰ هکتار وسعت دارد و ۴۲۵ هزار نفر را در ۱۳ محله جای داده است. که غالباً در محلات پرتراکمی مانند کرمان، دردشت، نارمک، فدک، تهران‌پارس، مدائن و وحیدیه سکونت دارند. مثلاً برای محله وحیدیه، که در جنوب غربی این منطقه واقع شده و در گذشته محله‌ای کارگرنشین بوده است، در خلال این دوران ۱۴۰۰ پروانه ساخت (تخریب و نوسازی) صادر شده و مجموعاً ۱۸ هکتار از وسعت این محله دست‌خوش نوسازی شده است و طبعاً در پی قوانین سخت و انعطاف‌ناپذیر انباشت گسترده سرمایه اغلب ساکنان قدیمی این محله و مستأجران فقیر آن بنه‌کن شده‌اند و یا به روستاهای زادگاه خود بازگشته‌اند. با این حال، وقتی از لبه خیابان ارباب‌مهدی (بخت‌آزاد) که از میان محله وحیدیه می‌گذرد، فاصله بگیریم و به درون بافت اصلی محله و کوچه‌پس‌کوچه‌های آن وارد شویم، می‌توانیم تتمه و بازمانده نظم قدیمی را شاهد باشیم و ببینیم که چگونه ساختمان‌ها و آدم‌های از کار افتاده به‌واسطه آمیختگی با نظم جدید مچاله و فروخورده شده‌اند و نتوانسته‌اند با نظم جدید خود را سازگار کنند و به‌ناگزیر به مهاک ویرانی در غلته‌ده‌اند. بدین‌سان، مناسبات اجتماعی - اقتصادی منطقه ۸ و نظم طبقاتی حاکم بر آن با میزان تولید پس‌ماند توسط ساکنین توازن دارد. البته با در نظرگیری افتراق طبقاتی - فضایی‌ای که به‌شکلی تاریخی به‌وجود آمده است.

با این‌همه، با توجه به گستره علامت‌گذاری شده و نقاط اوج و فرود آن، پنداری مناطق ۱، ۲، ۳، ۴ و ۵ و ۷ شهر تهران جای‌گاه‌های میانی را در فرآیند تولید و توزیع پس‌ماند به‌زای هر فرد اشغال می‌کنند، هرچند که از حد بیشینه پی‌روی کرده باشند. بدین‌سان، گویی آدم‌های حاضر در این مناطق دارای کارکردی عقلانی در زمینه تولید پس‌ماند هستند و به این معنا هم‌ردیف با منطقه ۱۶ قرار می‌گیرند که در نیمه جنوبی شهر واقع شده و در آن‌جا هر فرد در طول سال ۱۳۹۵ و به‌طور میانگین ۳۷۸ کیلوگرم زباله تولید می‌کند. اما با کمی باریک‌بینی می‌توانیم شاهد باشیم که وضعیت طبقاتی - فضایی تشریح‌شده در بخش نخست پی‌آمدهایی برخلاف منطق کج‌ومعوج اعداد پیش می‌آورد. بنابراین، در منطقه ۱ هر فرد به‌طور میانگین ۳۲۷ کیلوگرم در سال ۱۳۹۵ زباله تولید کرده است، این فرد در منطقه‌ای با مساحت ۴۵۰۰ هکتار و جمعیتی حدود ۴۸۷ هزار نفر سکونت دارد. این آمارها نشان می‌دهد که به هر فرد در منطقه ۱ حدود ۹۰ مترمربع اختصاص داده شده، که شامل پهنه‌های مسکونی، تجاری، فضای سبز و خدماتی می‌شود. بنابراین ابداً دور از ذهن نیست، فردی که در مگامال پالادیوم واقع در زعفرانیه به خرید می‌رود و در واحد آپارتمانی‌ای با مساحت ۴۰۰ مترمربعی و به‌قیمت ۱۲ میلیارد تومان سکونت دارد، این میزان از تولید پس‌ماند را در

طول یک سال داشته باشد. چراکه این تولید مستقیماً نتیجه میزان درآمد سالانه او، نظام مصرف افسارگسیخته و شیوه زندگی چندش‌آورش می‌باشد. همین نسبت‌ها را می‌توان راجع به دیگر مناطق به‌ظاهر «میانی» نیز بیان داشت که در واقع جزو مناطق «توسعه‌یافته» و آماسیده هستند.

وانگهی، منطقه ۱۶ آن جغرافیایی است که شاید به‌لحاظ سرانه تولید پس‌ماند برای هر فرد نزدیک‌ترین نسبت را با منطقه ۱ یا منطقه ۳ داشته باشد. در این منطقه که مساحتی حدود ۱۶۰۰ هکتار دارد، ۲۶۸ هزار نفر سکونت دارند. این منطقه شامل ۹ محله می‌شود که از جمله آن‌ها یاخچی‌آباد، نازی‌آباد، خزانه، جوادیه، باغ‌آذری، شهرک بعثت می‌باشد. محله باغ‌آذری دارای جمعیتی حدود ۱۰ هزار نفر می‌باشد که بر طبق سرشماری سال ۱۳۹۵ جمعیت مردان در این محله بر زنان غلبه دارد و این مسئله می‌تواند حاکی از زیست کارگران مرد مجرد و مهاجری باشد که به‌طور فصلی و دائمی به این محله می‌آیند و در آن سکونت دارند. در این محله و محل اتصال آن با خیابان شوش، یک پارسل بزرگ وجود دارد که به فعالیت‌های تجاری منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای مشغول است. این قطعه مشخصاً انبار بزرگی است که در کار جابه‌جایی بار از تهران به شهرستان و از شهرستان به تهران می‌باشد و اکثر قطعات این محله نیز دارای کاربری‌های تجاری و صنعتی این‌چنینی هستند. بنابراین، عجب‌آور نیست که تراکم جمعیت در این محله در نسبت با نازی‌آباد، یاخچی‌آباد و خزانه بسیار پایین‌تر باشد و اکثر ساکنان آن نیز کارگران دون‌پایه و فاقد مهارتی باشند که به‌تازگی از شهرستان‌ها مهاجرت کرده‌اند. بدین‌گونه می‌توان استنباط کرد که انبارها و کارگاه‌ها، یعنی قطعاتی که عملاً از دسترس عمومی خارج هستند و به‌شکلی انحصاری از آن‌ها بهره‌برداری می‌شود، بزرگ‌ترین منابع تولید زباله در این محله به‌شمار آیند. با این حال، شرکت «مسکن/ایرانیان» از سال ۱۳۸۷ در تلاش است با عرضه طرح‌های جای‌گزین شهری، بافت‌های مسکونی محله باغ‌آذری را از درون بتراشد و بشکافد و بدرد، تا از خلال سلب مالکیت از مستأجران فقیر و مهاجران بی‌نوا، دسترس‌پذیری انبارها را به اراضی پیرامون راه‌آهن و پایانه مسافربری جنوب تسهیل نماید و سودآوری و نرخ اخذ مازاد این انبار – کارگاه‌ها را به‌حد اکثر برساند^[۸]. از این‌رو و به‌واسطه این کاربری‌های انحصاری اکثر ساکنان این منطقه در حالتی فشرده‌شده در محلاتی مانند جوادیه، خزانه، نازی‌آباد و یاخچی‌آباد و علی‌آباد جنوبی به‌سر می‌برند که در آن‌ها نیز می‌توان درهم‌آمیختگی فضاهای متعدد تجاری و صنعتی با فضاهای مسکونی را شاهد بود. بنابراین، آدم‌های ساکن در نازی‌آباد، خزانه، شهرک بعثت، یاخچی‌آباد و باغ‌آذری هرچند ممکن است به‌طور ظاهری در تولید پس‌ماند با آدم‌های حاضر در منطقه ۱ اشتراک داشته باشند، اما این پس‌ماند تولیدشده به‌واقع حاصل کار زنان و کودکانی است که در شرایط وخیم و مهلک انبارها و کارگاه‌ها مشغول به‌کار هستند تا نظام مصرفی آدم‌های منطقه ۱ دچار اختلال نشود.

بدین ترتیب، دریافته‌ایم که مناطق شش‌گانه شمالی، محلات و افراد حاضر در آن، به‌شکلی خدشه‌ناپذیر از منطق فضایی – طبقاتی حاکم بر شهر تهران تبعیت می‌کنند و خصلت سرمایه‌دارانه آن را بازتاب می‌دهند که حاصل انباشت مستمر مازاد اقتصادی در آن جغرافیا می‌باشد و مناطق ده‌گانه پهنه جنوبی نیز به‌صورتی تام‌وتمام بازتاب‌دهنده فقر فزاینده حاصل از این نظم درهم‌شکننده هستند. اما، همان‌گونه که پیش‌تر متذکر شدیم افتراق

^۸ طرح توسعه محله باغ‌آذری. (<http://www.maskaniranian.com/baghazari.aspx>)

فضایی - طبقاتی در درون خود این مناطق نیز وجود دارد، به طوری که می‌توان تفاوت‌ها، تمایزها و یا تضادهای چشم‌گیری را در میان بخش‌های مختلف این مناطق، خیابان‌ها، خانه‌ها، کوچه‌پس‌کوچه‌ها و آدم‌های آن‌جا مشاهده کرد. منتهی، با کمی کنکاش می‌شود پیمودن یک روال کلی و گرایش تعیین‌کننده در این جبهه‌ها یا تبعیت از یک ساختار نهادینه‌شده و نظم پیش‌داده را استنباط کرد. بنابراین، تا این‌جا سعی کردیم تا نظم طبقاتی را در هر یک از این مناطق برحسب میزان تولید و توزیع پس‌ماند نشان دهیم، نظمی که گویی با مدفوع و نخاله و شیرآبه آذین‌بندی و چراغانی شده است و به‌واسطه آن‌ها بازتولید می‌شود. نظمی گه‌مال که فضا را به امری قشربندی‌شده و انحصاری بدل می‌سازد، و هر فرد و جماعتی برحسب درآمد، روابط اجتماعی موروثی، عقلانی و اتفاقی خود در آن جای می‌گیرد.

سوراخ‌ها و مجاری

وانگهی، مورفولوژی این زباله‌دانی نشان داد که در پهنه شمالی شهر جماعتی از خوک‌های پُرچربی، با پوست‌هایی روشن و گل‌انداخته وجود دارند که روزانه‌روز در یک‌دیگر می‌لوند و دخول می‌کنند و مطابق روابط سیاسی - قومی - دینی خود بچه پس می‌اندازند و در خانه‌های اعیانی و اصطبل‌های لوکس خود این توله‌ها را پرورش می‌دهند و آن‌ها به مدارس همان مناطق می‌روند، و پس از تغییرنسل جای‌گزین پدرومادرهای ثروت‌مند خود می‌شوند و بر طبق قوانین وراثت سرمایه‌های به‌خون‌آغشته را از آن خود می‌سازند. آن‌ها به‌واسطه اِشغال جای‌گاه فرازین در چرخه گردش سرمایه از دسترسی به هیچ‌چیز منع نمی‌شوند و بدین‌سان توانایی برخوردارگی این خوک‌ها از همه‌چیز فراهم است و دسترس‌پذیری‌شان به کالاها را می‌توان مطلق دانست. آن‌ها می‌توانند تهی‌دستان را به حیوان، حیوان‌هایی بارکش در بازار کار سرمایه‌دارانه، تبدیل کنند و حتی شاید به حیوان‌هایی خانگی برای لذت‌بردن از حقارت آدم‌ها. آن‌ها در بانک‌های مصون از بحران سپرده‌های بی‌اندازه‌شان را نگه‌داری کرده و در صورت تشخیص آن را در مناطق درحال‌توسعه، یعنی دوزخ فقرای شهری و روستایی، سرمایه‌گذاری می‌کنند تا نرخ اخذ‌مآزاد هم‌چنان بالا مانده و پهنه شمالی به حرکت پیش‌روپس‌رونده خود ادامه دهد و نظام استثماری و وابستگی‌فزاینده تهی‌دستان پایدار بماند. از همه مهم‌تر این‌که برای مصون‌نگه‌داشتن این گتوهای ثروت‌مند، خوک‌دانی‌ها و خوک‌های پُرپیمان درون آن از پلیس‌ها، قاضی‌ها، سازمان‌های تبلیغاتی و دست‌گاه‌های ایدئولوژیک حکومت مستضعفان استفاده می‌شود تا این‌که امنیت اجتماعی - اقتصادی را برای آن‌ها فراهم آورد، تا به‌دور از تعرض دلاوران تهی‌دست باقی بمانند و به حیات انگلی خود ادامه دهند. برای درک بهتر سازوکار نگه‌داری این گتوها و اصطبل‌های آوگیاس^[1] (Augeas stables) توسط حاکمیت غاصب و اِشغال‌گر، بد نیست که به سخن‌رانی کله حاکمیت یا اصطبل‌بان

¹ آوگیاس (پادشاه ایس) اصطبل‌بزرگ با سه‌هزار گاو داشت که سی‌سال تمیز نشده بود، تا این‌که هرکول (هراکلس) به‌عنوان پنجمین شاه‌کار خود در طی یک‌روز با منحرف‌کردن آب دو رودخانه آن را شست‌وشو داد و تمیز کرد.

اعظم استناد شود، زیرا تنها اوست که می‌تواند به‌واسطهٔ بالاپوشِ سخار خود مناسبات اجتماعی آیین‌بندی‌شده با مدفوع و ادرار را هم‌زمان بیوشاند و آشکار کند، و نهایتاً آن را در حالتی پایدار و پیش‌رونده نگاه دارد.¹⁰

اصطبل‌بان اعظم، خامنه‌ای، در آذرماه ۱۳۹۸ دقیقاً اندکی پس از سرکوب خونین جنبش تهری‌دستان آبان‌ماه ماهیت و حدودو ثغور حکومت مستضعفان را بی‌هیچ ابهام و شائبه‌ای مشخص ساخت، تا به‌واسطهٔ این تعریف هم دل‌گرمی‌ای باشد برای بورژوازیِ مصون‌مانده و ترس‌خورده، و هم این‌که بدین‌گونه کارویژهٔ یکی از وحشی‌ترین نیروهای تحت‌فرمانش، که مستقیماً به او پاسخ‌گو هستند و منظمه‌ای از نفرت‌انگیزترین اوباش‌های سرتاسر کشور می‌باشند، را مشخص سازد. او در این سخن‌رانی گفت، «مستضعفین چه کسانی هستند؟ مستضعفین را بد معنا می‌کنند. مستضعفین را به افراد فرودست یا اخیراً اقشار آسیب‌پذیر معنا می‌کنند، یعنی آسیب‌پذیران. نه، قرآن مستضعف را این‌همه نمی‌داند. مستضعفین یعنی ائمه و پیشوایان بالقوهٔ عالم بشریت. این معنای مستضعفین است: یعنی کسانی که وارثان زمین و همهٔ موجودی زمین خواهند بود. [...] مستضعف یعنی آن کسی که بالقوه صاحب وراثت عالم است، بالقوه خلیفه‌الله در زمین است، بالقوه امام و پیشوای عالم بشریت است»¹¹. تفسیر مادی‌دری‌وری‌های اصطبل‌بان پست و خوانش آن‌ها در بستری مادی - تاریخی نشان می‌دهد که این جَفَنگیات چیزی به‌جز تأیید تام‌وتمام شیوهٔ زندگی سرمایه‌دارانه، نظم فضایی - طبقاتی این زباله‌دانی، کمون‌ها و آخورهای ثروت‌مند برخاسته از آن و تمامی مناسبات درهم‌کوبندهٔ موجود در آن نمی‌باشد. او با حاکمیتِ خون‌ریز خود سر آن دارد تا حیات ابدی، رانت مطلق ارضی، و جریان انباشت گستردهٔ سرمایه را برای این سفلگان و اوباش سرمایه‌دار تضمین کند، آن‌هایی که «وارثان زمین و همهٔ موجودی زمین [هستند] و خواهند بود». با این همه، یقینی قرص‌ومحکم وجود دارد که پس از این سخن‌رانیِ خوک‌های مناطق شش‌گانهٔ پهنهٔ شمالی شهر تهران با خیالی آسوده مهمانی‌هایی جنون‌آسا و عقل‌بازانه برای این سخن‌رانیِ خودپسندانه و گردن‌کشانه برگزار کردند، و حجم تولید پس‌ماند و آت‌و‌اشغال در آن شب مقدّس به سرحداتی باورناپذیر رسید و نظم سرگین‌پوش جانی دوباره گرفت. منتهی، حقیقتِ شهر غصب‌شده آن‌جایی از زیر بالاپوش اصطبل‌بان بیرون می‌زند که فضای شهر را بوی تعفن برمی‌دارد. تعفنی کنترل‌ناپذیر و گریزپا که حتی بینی بی‌حس شدهٔ اصطبل‌بان را هم می‌سوزاند.

بدین‌گونه، در سوی دیگر این روایت فقر و تهی‌دستان شهری، با بدن‌هایی خون‌آلوده و زخم‌خورده و چرک‌کرده، قرار دارند که در آلونک‌ها، زاغه‌ها، کپر‌ها، شهرک‌های شرکتی و آپارتمان‌های آخورمانند زندگی می‌کنند. آن‌ها هرروزه وهن، اهانت و تحقیر را پیش‌روی خود می‌بینند و به اشکال متنوعی مورد استثمار و بهره‌کشی قرار می‌گیرند. کودکان آن‌ها با پاهایی برهنه و لخت در خیابان‌ها و کوچه‌ها پرسه می‌زنند و انگاری خانه نه جایی برای سرگرمی و خوش‌باشی آن‌ها که صرفاً فضایی برای خوابِ وهم‌آلود این بدن‌های رنجور و سرخوش است. یکی از توصیف‌های

¹⁰ البته این حکم بدان معنا نیست که پایداری وضعیت اجتماعی - اقتصادی ایران بسته به دری‌وری‌های این رجّاله است. اما به دلیل اشغال جای‌گاه مرکزی سیاست توسط او و دارودستهٔ اوباش‌اش، می‌توان گفته‌های او را به‌عنوان انتظام‌بخش افق‌های کوتاه‌مدت یا بلندمدت حاکمیت، بسته به موضوع، تصور کرد.

¹¹ بیانات [خامنه‌ای] در دیدار بسیجیان. ۱۳۹۸/۹/۶. (<http://farsi.khamenei.ir/>)

جنبنده‌ای که در خلال همهٔ این سال‌ها توانسته جان به‌در ببرد و مانند چاقویی برنده خود را به لحظهٔ حال برساند و موقعیت‌های نابرابر و له‌کننده را برجسته سازد، و به واقعیت زمانه از افق تهی‌دستان شهری بنگرد، چنین متنی است، شهر بی‌هودگی. شهر هیاهو. شهر سوزان. شهر برهنه. شهر غبار. **شهر زباله. شهر لجن.** **شهر تعفن. شهر جوی‌های فروریخته گندیده.** شهر دیوارهای بلند و استوار دشمن‌خو. شهر خانه‌های توسری‌خوردهٔ گلی. شهر آهن‌های سرخ، ستبر و داغ سربه‌فلک‌کشیده. شهر حقیر. شهر دود. شهر بادهای خاک‌آلود. شهر نئون. شهر پلیدی. شهر دهاتی. شهر کج‌سلیقه. شهر خیس گل‌آلودِ کثیفِ سردِ چندش‌انگیز. شهر عریان. شهر پاییز. شهر ماتم. شهر شب. شهر خستگی. شهر یخ. شهر سکوت. شهر تجمل. شهر تحمل. شهر خفت. **شهر مسجد و مستراح.** شهر ساندویچ و پپسی‌کولا. شهر سیگار و سینما. شهر اتوموبیل. شهر قسط. شهر تصنیف‌های عربی جنده‌پسند. شهر روسپی‌ها و پانداها. شهر رجال خوش‌نامِ محبوب. شهر رَجاله‌ها. شهر چشم‌های سرخ و دهان‌های سپید. شهر احزاب سیاسی. شهر تفرّد. شهر بانک. شهر آگهی. شهر بلیط. شهر کودکان بلیط‌فروش. شهر اونیفورم. شهر تفرعن. شهر موش‌مُرده‌ها. شهر کبک‌های سر زیر برف. شهر دردسر. شهر ماجراهای نیمه‌شب. شهر فاجعه‌های کنار خیابان. **شهر سدوم و برج بابل.** شهر بهانه و غرغر. شهر پیرزن‌ها. شهر آخ‌وَتف. شهر پیرمردها. شهر معامله. شهر دروغ. شهر شیادی. شهر عن. شهر بلاهت. شهر یقه‌چرکین‌های تهریش‌دار. شهر وِراحی. شهر بزک. شهر مُد. شهر خاله‌زنگ‌ها. شهر پوکی. شهر دادوقال. شهر قرتی. شهر تلفن. شهر دخترها و پسرها. **شهر گرسنگی.** شهر بچه‌های لخت‌وپتی. شهر زردنبوهای مُفی شکم‌ورم‌کردهٔ اِسهالی. شهر اشک‌های دم‌مشک. شهر سنگ‌دلی. شهر عظمت‌های حقیر و حقارت‌های عظیم. شهر چک. شهر سفته. شهر شرکت‌های تعاونی. شهر وام. شهر نزول. شهر شرخرها. شهر حسادت. شهر حماقت. شهر کینه. شهر خون‌سرد. شهر بی‌اعتنا. شهر فاجعه. شهر جنایت. شهر خیرخواهی. شهر خودخواهی. شهر تظاهر. شهر پچ‌پچ‌های بی‌حاصل. شهر سکنه و مرگ مفاجا. شهر مرده‌خورها. **شهر قازورات.** شهر مجلس‌های ختم. شهر دست‌مال‌های ابریشمی. شهر روزنامه‌ها. شهر تسلیت. شهر تبریک. شهر دسته‌گل. شهر خسته. شهر بیمار. شهر زیون. شهر بی‌قهرمان. شهر پهلوان‌پنبه‌ها و حسن‌کچل‌ها. شهر نمک‌های گندیده. شهر حرف. شهر تکرار. شهر چشم‌هایی که دود می‌زند. شهر قلب‌هایی که می‌تپد. شهر دلهره. شهر شک. شهر شکم. شهر زیرشکم. شهر دم. **شهر وِنگ‌وواز.** شهر تفته. شهر بی‌مقصد. شهر بی‌مقصد. شهر احتیاط. شهر ترس. شهر بی‌هودگی. شهر شلوغ.^[۱۲]

^{۱۲} تنکابنی، فریدون. یادداشت‌های شهر شلوغ. انتشارات پیش‌گام، ۱۳۴۸. ص ۱۱ - ۱۴.

این متن قطعه‌قطعه و متسلسل و سرگیجه‌آور و نفس‌گیر و درخشان به‌شیوهٔ عکاسان انقلاب‌ها و تظاهرات‌های آغشته‌به‌خون نوشته شده. عکس‌هایی که به‌شکلی پی‌درپی و شتاب‌ناک و مضطرب گرفته می‌شوند تا خروش و عصیان لحظات برجسته و چالاک زندگی در آن از بین نروند. کلمات موجود در آن اوج و فرود دارند، موقعیت‌های متضاد را برجسته می‌کنند، خشم و ملال را همراه با تکراری خلاقانه بازمی‌تابانند و مهم‌تر از همه این که به‌گونه‌ای نوشته شده که گویی راوی آن فرد یا افرادی تهی‌دست هستند که می‌توانند حقیقت این نظم طبقاتی سیاه و گه‌مال را دریابند. عناصر موجود در این متن با کمی دست‌کاری و اضافه‌و‌کم‌شدن می‌توانند یک‌راست به موقعیت کنونی ما وارد شوند، هرچند که ۵۰ سال از نوشتن‌شدن‌شان گذشته باشد. عناصر شهری معرفی شده، به‌مثابه خصلت‌های مؤثر یک وضعیت، برسانندهٔ یک کلیت شوم هستند که بر فراز سر ما حرکت می‌کند و هر کدام از آن خصلت‌ها می‌توانند به‌صورت یک رابطهٔ اجتماعی خاص و عام ظاهر شوند که آدم‌های زیادی را درگیر می‌سازند و هرکسی برحسب موقعیت‌های پیشاپیش داده‌شده در آن‌ها شرکت کرده و با پوست‌و‌گوشت خود آن‌ها را لمس و تجربه می‌کند. شهر گرسنگی یا عنصر گرسنگی در شهر، برای آدم‌های فقیر و بی‌چیز تازه‌وارد یا ازکارافتاده شاید که مشهودترین رابطهٔ اجتماعی و بامعناترین آن‌ها باشد، چراکه در این‌جا بدن فقیر به‌شکلی بی‌واسطه و قطعاً بی‌دفاع درگیر است. یک کارگر شریف هفتادساله به‌نام هاشمی لحظهٔ ورود خود به شهر تهران را این‌چنین توصیف می‌کند،

من از شش‌سالگی [۱۳۳۴] به‌همراه پدرم برای کارکردن به زمین‌های اربابی شهریار می‌آمدم. ما از فیض‌آباد [اصفهان] می‌آمدیم و سه‌چهارماه را کار می‌کردیم و دوباره به روستا بازمی‌گذاشتیم. تا این‌که دوازده‌سالم شد. بعد از دوازده‌سالگی دیگر به روستا بازنگشتم. هیچ آینده‌ای در آن‌جا نبود. فقر بود و بی‌پولی. در زمین کشاورزی ارباب هم دیگر نماندم. به شهر [تهران] آمدم و وردست پسر ارباب، در کارگاه جاروسازی او، کار کردم. در یک اتاق زیرپله‌ای کوچک و اجاره‌ای، پایین خیابان مولوی، زندگی می‌کردم که متعلق به یکی از آشنایان ما [دخترعموی پدرم] بود. چاره‌ای نداشتیم، بی‌کس‌و‌کار و گرسنه بودم. چون بچه بودم و سواد هم نداشتیم، برای گم‌نکردن راه آن خانه مجبور بودم که تیرهای چراغ‌برق را علامت‌گذاری کنم و مطابق همان مسیر هر روز ساعت ۶ صبح بروم و ۷ شب هم برگردم. تا این‌که چندسال بعد پدرم مُرد و بعد از آن هم برادرم با یک زن و چهار بچه، تصادف کرد و مُرد^[۱۳].

سرگذشت هاشمی، به‌منزلهٔ کارگری که بر اثر فشار فقر، بی‌پولی و گرسنگی از خاست‌گاه خود ریشه‌کن شده و به مناسبات بیم‌ناک شهری و فرآیند شهرنشینی داخل شده است، می‌تواند به‌عنوان سرگذشت یک نسل آواره و دربه‌درشده به‌شمار آید. کسانی که آن‌قدرها در روستای زادگاه خود زمین نداشتند که به زندگی آبرومندانه ادامه دهند و مجبور بودند که تن به مهاجرت‌های فصلی و دائمی دهند و به مناطقی بیابند که مرکز تمرکز مازاد اقتصادی است و می‌توانست امید سروسامان‌دادن به زندگی را در آن‌ها روشن کند. یا شاید هم این‌که، جاده‌کشی‌های نامتناهی و

^{۱۳} مصاحبه با آقای هاشمی. نگهبان ساختمان. دی‌ماه ۱۳۹۸.

وصل کردن بدنه روستا به مجاری و مراکز شهری، میل فرار و گریز از خاستگاه متروک و مطرود را در این کودکان و جوانان آسیمه سر روشن می کرد تا دل به آینده ای نامشخص و سهمناک بسپارند. آن ها همین حالا نیز در بازار کار غیررسمی تن به کارهای طاقت فرسا و فسرده کننده می دهند که طول عمرشان را به طرز محسوسی پایین می آورد و در خانه هایی زندگی می کنند که بدن شان را مچاله می کند و به کنف هایی انعطاف ناپذیر و خشک بدل شان می سازد. آن ها در مناسباتی گره خورده با نئون، لجن، تعفن، اخوتف، گردوخاک و قازورات گیر افتاده اند و گویی امید رهایی هر روز در آن ها کورتر می شود.

باین حال، تمایزها و تضادهای طبقاتی - فضایی و نسبت آن با تولید پس ماند به همین جا ختم نمی شود و ضرورت دارد که برای واکاوی دقیق تر از تفکیک گذاری های منطقه ای، محلی و جماعتی فاصله بگیریم و دقیقاً کارکرد بدن آدمها، یعنی عناصر درونی این نظم طبقاتی - سرگین پوش، را در رابطه با تولید آت و آشغال بسنجیم و این که چگونه انبوه کثیری از آدمها در جریان این فرآیند به تاپاله تبدیل می شوند و این نظم سرگین پوش را بازتولید می کنند. بهرروی، ما در این سطح با دو چیز مواجهیم: یکی، دهان هایی خاینده و سوراخ هایی واپس دهنده، و دیگری مجاری پذیرنده.

بازگشت به تهران: تهران زمینی سوراخ سوراخ، مشبک و متخلخل است. زمینی آب کش شده. زمینی که به جای قنات های خلاقانه و آکنده، به مخزنی سرشار و پُر از روده های چسبیده به چاه مستراح تبدیل شده. روده هایی که مداوماً در این انباشت گاه پر و خالی می شوند. این سوراخ ها در پی فرآیندی مشتمل بر محک زدن تجربی، کشف و شهود و همچنین آموزشی نظام مند تطابقی شگفت انگیز را می آموزند. تطابق دو سوراخ با یکدیگر، یا وصل شدن سوراخ ها به مجاری در خلال فرآیند انسجام یابی اقتصادی - فضایی. آن ها به دنبال این آموزش درهم آمیخته، خود را به جریان سراسری فاضلاب متصل می کنند و تقسیم کار را می آموزند و صدای تپ و تپ و شروشُر پیوسته به گوش می رسد و انگاری ریتم جریان فاضلاب با روند جاری در روده های آدمها هم آهنگ می شود. آن ها بدین سان دست به تولید مازاد انبوهی می زنند. مازادی که واسطه شکل گیری و انسجام یابی اقتصادی و فضایی شهر می باشد، و پنداری اگر مدفوع نبود شهر و نظم طبقاتی - فضایی آن شکل نمی گرفت. در این حین، بوی پیش آب و مدفوع در فضای در بسته خانه ها و مستراح ها اوج می گیرد و به سقف می چسبد و مشام را نوازش می دهد و هم زمان بینی را می سوزاند، و شهر به انبوهه ای از تاپاله ها و آت و آشغال ها مانند می شود و پیش روی آدمها قد راست می کند و گویی به این واسطه واقعیت بدن و حقیقت هستی نکبت گرفته را هر نیم ساعت به نیم ساعت یا هر یک ساعت به یک ساعت تفهیم می کند.

منتهی، فرآیند تطابق یابی و همخوانی سوراخ ها با مجاری شهر را می توان مربوط به بدن های سالم و بی عیب دانست، بدن هایی تیمار شده، مأخوذ به حیا، متین و متمدن که بدون خون ریزی و درد و اضطراب و سروصدا و این وتلُپ روده های خود را در سطح شهر می پاشانند و تعفن می پراکنند، و پس از قضای حاجت با آرامشی اساطیری شلوار را بالا می کشند و طوری می نمایند که انگار به جایی گند زده اند و به سرعت سعی در فراموشی کثافتی دارند که پراکنده اند. ولی، به صراحت می توان گفت که تنها حقیقت این بدن های بی گزند تولید مازاد انبوهی از جنس

مدفوع می‌باشد. دهان این آدم‌ها به‌شکلی بی‌وقفه می‌جنبد و نشخار می‌کند. بدین‌سان آن‌ها جز نشخارکردن و خاییدن و پس‌دادن کاری از پیش نمی‌برند. آن‌ها در پی شکل‌گیری و نظام‌مندشدن تقسیم‌کاری تاریخی مازاد تولیدشده توسط خودشان را همراه با عملیات تعفن‌زدایی و گندزدایی از فضا - زمان، برون‌سپاری می‌کنند و به‌شیوه‌ای مسالمت‌آمیز آن را به دریچه‌ها و درزهای ناپیدای شهر نشر می‌دهند و سپس به‌شکلی رندانه بخشی از بدنه همین آدم‌های تیمار شده شرکت‌ها، کارخانه‌ها، کارگاه‌ها، انبارها، گاراژها و گودال‌هایی حول این گندوکثافت‌ها تأسیس می‌کنند تا مدفوع‌شان نیز کارآمد و سودآور شود. این شرکت‌ها و گودال‌ها توسط شهرداری‌ها، دولت‌ها و جمعیت‌های مخفی قدرت‌مند و بالاتر از همه توسط آوگیاس (اصطبل‌بان اعظم) سازمان‌دهی می‌شوند و سروسامان می‌گیرند تا روند سودرسانی‌شان ضمانت شود و تعارض منافع نتواند چرخه انباشت مازاد را مختل سازد. بنابراین، مجموع این عملیات‌ها و فرآیندهای درهم‌پیچیده را می‌توان «انباشت سرمایه از خلال [فرآوری] مدفوع» نام نهاد، سرمایه‌ای که با خون و کثافت شکل می‌گیرد و آمیزه‌ای از آن‌هاست. به‌طوری‌که در سطحی نمادین نظام استبدادی حاکم و حاکمیت‌های آن را می‌شود برترین مدل و به‌عبارتی سرشت‌نشان انباشت سرمایه از خلال مدفوع دانست، مجموعه‌ای از تاپاله‌های رنگارنگ و به‌ضرب‌وزور جفت‌وجورشده در آخور اصطبل‌بان اعظم. بدین‌طریق، پی‌آمدها (یعنی پس‌ماندها) می‌توانند پیش‌شرط‌های خود (یعنی نظم فضایی - طبقاتی مستقر) را به‌صورتی دم‌افزون بازتولید کنند. اما این چرخه بدون به‌کارگیری آدم‌های مشکل‌دار و ایجاد روابط اجتماعی نظام‌دار مبتنی بر وابستگی و استثمار متزاید کامل نمی‌شود. بنابراین در ادامه نخست کارکرد بدن‌های مشکل‌دار و جای‌گاه آن‌ها در مناسبات اجتماعی مالکیت را شرح می‌دهیم و سپس فرآیند دگردیسی آن‌ها را در پی انباشت گسترده سرمایه از خلال مدفوع روشن می‌سازیم.

بدین‌ترتیب، در سوی دیگر این روند تطابق‌یابی (یعنی انطباق سوراخ‌ها با مجاری سراسری شهر) بدن‌های مشکل‌داری وجود دارند که در این فرآیند، اختلال‌ها و کارشکنی‌هایی ایجاد می‌کنند. یعنی افراد و جمعیت‌های مشخص و متعددی هستند که به‌درستی نمی‌توانند خود را با این جریان سرتاسری و پیش‌رونده مطابقت دهند، چه به‌دلایل ساختاری و چه به‌دلایل فیزیولوژیکی. پنداری آن‌ها با نظام آموزشی همه‌شمول هم‌خوانی ندارند، یا به‌شکلی تام‌وتمام در کلیت آن انتگره نمی‌شوند و لنگ می‌زنند. این جماعت‌ها مشخصاً با مشکلاتی مزمن در روده‌های‌شان درگیر هستند، یا کمی صریح‌تر آن کسانی که رگ‌های وریدی‌شان در مجرای مقعد دچار تورم و آماسیدگی شده است: یعنی افراد یا جماعت‌های بواسیری. این افراد، کسانی هستند که دچار خون‌ریزی مقعدی می‌شوند و دنباله‌های روده‌شان از سوراخ بیرون می‌زند و به‌اصطلاح سرکشی می‌کند و بدین‌گونه با مجاری سراسری هم‌بستگی و مطابقت نمی‌یابد. آن‌ها نمی‌توانند به‌درستی دفع کنند و دفع‌کردن‌شان با درد و خون‌ریزی همراه است. دفع همراه با خون‌ریزی و درد موجب می‌شود که آن‌ها هرگز چیزی را فراموش نکنند، چراکه اضطراب درد مجدد بدن‌های‌شان را همواره در حالت بیدارباش نگاه می‌دارد. اگر کمی پیش‌تر برویم، شاهد خواهیم بود که آن‌ها با وجود این معضلات حتی فضایی برای قضای حاجت دردناک هم ندارد و خیابان‌های پهنه‌های جنوبی شهر بدین‌واسطه به‌مانند یک فاضلاب سیار است که بوی تعفن، نه‌فقط در اتاق‌ها که، همه‌جا به‌مشام می‌رسد و

تاپاله‌های انباشته‌شده گله‌به‌گله در هر خیابان و کوچه به‌چشم می‌خورند. خیابان‌های این مناطق به‌سان عمقی چسبیده به سطح هست و چندان تمایزی میان عمق و سطح وجود ندارد، چراکه فاضلاب همان جنوب‌شهر است و جنوب‌شهر همان فاضلاب.

باین‌همه، باید گفت که جماعت‌های بواسیری برخلاف خوک‌های نوشخارکننده که دفعتاً زاده می‌شوند، موجوداتی خلق‌الساعه نیستند که یک‌شبه از زیر بُته سبز شوند، بل که یک فرآیند رنج‌آور و صعب را در مسیر تکوین‌شان می‌پیمایند. به‌عبارتی آن‌ها برای بدل‌شدن به یک جماعت بواسیری با موقعیت‌های شغلی و زیستی‌شان نسبت‌های فشرده و تنگاتنگی پیدا می‌کنند و درعین‌حال دارای خاست‌گاه‌های اجتماعی - اقتصادی مشخصی می‌باشند. آن‌ها خواه‌ناخواه، چه در گذشته و چه در حال حاضر، در معرض جاکن‌شدگی از خاست‌گاه‌شان قرار داشته‌اند و اگر در پی بُنه‌کن‌شدن جان به در برده باشند، می‌توانند به فرآیند درهم‌کوبنده شهرنشینی وارد شوند. یعنی مهاجران اجباری، فراری‌ها، زندگی‌باخته‌ها و اغلب کارگران مناطق غیررسمی و فاقد نظارت در شمول جماعت‌های بواسیری هستند. اما این جماعت به همین حلقه محدود و ناروشن ختم نمی‌شود، بل که اگر بخواهیم دقیق‌تر بحث کنیم این افراد و جماعت‌های محلی را می‌توان در گستره‌ای متکثرتر مشاهده کرد، یعنی زنان و مردانی که در روشنایی روز با اضطراب و پریشانی قدم می‌زنند و به‌سختی نفس می‌کشند؛ افرادی که مدت‌زمان زیادی را در وضعیت‌های ایستاده یا نشسته می‌گذرانند، نظیر کارگران یدی کارخانه‌ها، کارگاه‌ها، و کارمندان دون‌پایه؛ کسانی که مصرف روزانه آب به‌اندازه کافی ندارند، مانند کارگرانی که در کوره‌پزخانه‌ها و معادن کار می‌کنند؛ اشخاصی که بیش‌ازحد الکل مصرف می‌کنند، به‌سان الکلی‌ها و معتادان خیابان‌خواب؛ دیگرانی که فعالیت‌های بدنی سنگین و نادرستی دارند، مانند باربرها، اشغال‌جمع‌کن‌ها، عمله‌ها و قبرکن‌ها؛ افرادی که زندگی ماشینی دارند، به‌سان رانندگان کامیون و تاکسی‌ران‌ها؛ کسانی که با سرفه‌های شدید و مکرر فشار شکمی دردناکی را تحمل می‌کنند، مانند افراد مبتلا به ذات‌الریه (کودکان فقیر و سال‌خوردگان بی‌نوا) یا بیماران مبتلا به آنفولانزا، یا اشخاص گرفتار سرطان ریه، مشمول این گستره بواسیری می‌شوند. مجموعه این افراد و نشانه‌ها، علائمی وضوح‌یافته از یک طبقه اجتماعی - اقتصادی را بازتاب می‌دهند. طبقه‌ای زحمت‌کش، استثمارشده و تهی‌دست که در مناسبات اجتماعی مالکیت غیرشخصی‌شده و مناسبات اجتماعی تولید بیگانه‌ساز دریند است و ظاهراً راهی به بیرون ندارد و حتی امکان طی کردن فرآیند تطابق‌یابی را هم پیدا نمی‌کند. چراکه، آن‌ها در موقعیت‌هایی به‌غایت لغزان و لیز مشغول‌به‌کار هستند که درهم‌تنیدگی‌ای از بازار کار رسمی و غیررسمی است. آن‌ها مشخصاً از هیچ‌گونه پشتوانه اجتماعی برخوردار نیستند یا پشتوانه‌های اندکی که برای آن‌ها باقی مانده است در حال فروریختن می‌باشد. بدین‌گونه جریان زندگی این طبقه تهی‌دست با درد و رنج مفروطی مواجه می‌باشد. سرشت‌نشان این طبقه افرادی هستند که به‌واسطه خطابه‌های عمومی و بدون آویزان‌شدن از نهادهای خیریه‌ای خواست‌های‌شان را با مردم کوچه‌وبازار و فقرای بخشنده بدین‌سان مطرح می‌کنند،

با سلام

شخصی کرولال هستم. سه فرزند دارم. مدتی [است که] بی‌کارم و کسی به من کار نمی‌دهد. بابت خرید مایحتاج و کرایه‌خانه و مخارج زندگی به مشکل خورده‌ام. لطفاً در صورت کمک به کارت زیر واریز نمایید. نگذارید شرمنده خانواده‌ام شوم.

شماره حساب

او حتی شرم می‌کند که نام پول را در این خطاب‌هاش بیاورد، چراکه تصور می‌کند به دریدگی و گستاخ‌بودن متهم می‌شود. حتی اگر به‌طور گذری در جنوب‌شهر قدم بزنید با صدها خطابهٔ مشابه و این‌چنینی مواجه می‌شوید که استیصال و فقر و تهی‌دستی و درماندگی بدن‌های پاره‌پاره‌شده و درحال‌زوال را بازمی‌تابانند و با این حال امید نامیرای‌شان را از دست نداده‌اند.

با وجود تمام این مسائل و امیدها و خروش‌ها و دست‌وپازدن‌ها می‌توان گفت که هم‌خوانی دو سوراخ در نزد آن‌ها ممکن نمی‌شود یا با درد و فشار ممکن می‌شود. به‌واقع جماعت‌های بواسیری بخشی از آن طبقه‌ای هستند که بیش‌ترین مازاد اجتماعی - اقتصادی را برای اربابان‌شان تولید می‌کنند و درعین‌حال کم‌ترین میزان دفع را انجام می‌دهند، به‌عبارتی آن‌ها بیش‌تر حمل‌کنندهٔ مدفوع اربابان‌شان هستند تا بدنی بی‌عیب در راستای تولید مدفوع. آن‌ها به‌واقع در این فرآیندِ رفت‌وبرگشتی به مدفوع تبدیل می‌شوند، به تپاله‌ای بی‌کارکرد و سربار که به‌آسانی بیرون انداخته می‌شود. یعنی اگر این مخزن مدفوع، این زباله‌دانی بزرگ، یعنی شهر تهران، نتواند آن‌ها را هم‌خوان کند و سوراخ‌های‌شان را با سوراخ و مجرای اصلی چفت‌وبست دهد، آن‌ها را می‌بلعد، هضم‌شان می‌کند و به یک انبار مدفوع بدل‌شان می‌سازد. به یک جابه‌جاکنندهٔ صرف. به یک ماشین حمل‌پس‌ماند. آن‌ها در پی فرآیندی دست‌کاری‌شده به گه و چرک تبدیل می‌شوند. در این فرآیندِ دست‌کاری‌شده هر یک از آدم‌ها جای‌گاه مشخصی دارند و نمی‌توانند دچار «تحرک اجتماعی» شوند و به حد مطلوب جامعه برسند. این جماعت‌ها و افراد، همان دیگرانی هستند که از گذرگاه پیش‌رفت بیرون افتاده‌اند و گویا امکان بازگشت آن‌ها به این معبر وجود ندارد. آن‌ها گویی به منتهی‌الیه مسیر زندگی رسیده‌اند و درعین‌حال به‌لحاظ عددی و کیفی به‌میزانی رشد کرده‌اند که گاهی از بندهای طبقاتی - گه‌مال شهر بیرون می‌افتند و دست به عملیات‌های خشونت‌آمیز می‌زنند و یا با چهره‌هایی نامتعارف در سطح شهر ظاهر می‌شوند. مجموعهٔ این فراروی‌ها اصطبل‌بان اعظم را به‌وحشت می‌اندازد. منتهی، دفع این وحشت از سوی اصطبل‌بان نمی‌تواند صرفاً و صرفاً به‌واسطهٔ قهر فرااقتصادی صورت بگیرد و همه‌شان را یک‌جا به گلوله ببندد، بل که باید به‌واسطهٔ مکانیسم‌های قهر اقتصادی، که به‌صورت پیشینی برخاسته از قهر فرااقتصادی می‌باشد، آن‌ها را به موجوداتی مطیع و رام و سودآور بدل سازد و بدن تکه‌پاره‌شان را در مسیری درست قرار دهد. بدین‌سان، اصطبل‌بان در جریان فرآیند انباشت سرمایه از خلال مدفوع بی‌چیزترین بواسیری‌ها را به‌خدمت می‌گیرد تا در میان گنداب‌ها، فاضلاب‌ها، گودال‌ها، انبارهای پس‌ماند و زباله‌دانی‌ها به‌کار مشغول شوند و شهر را از انباشتگی فضولات و تعفن‌ها نجات دهند.

بالین حال، بهتر است شیمه‌ای از فرآیند انباشت سرمایه از خلال مدفوع و جماعتِ بواسیریِ گره‌خورده با آن را از طریق حقه‌های عددیِ آمارگران نشان دهیم تا وسعت و ابعاد تعفن این فضای طبقاتی - گه‌مال بازنمود یابد. حدود ۸۶ شرکت پیمان‌کاری رسمی زیر نظر شهرداری تهران برای جمع‌آوری پس‌ماندها و آت‌و‌آشغال‌ها کار می‌کنند و حدود ۲۱۰۰ کارگر غیررسمی شده و مهاجر و بی‌صدا نیز در ذیل این شرکت‌ها مشغول به کار هستند که در حقیقت از هیچ‌گونه پشتوانه اجتماعی - اقتصادی‌ای برخوردار نیستند. کارگران این شرکت‌ها چه به لحاظ شغلی و چه به لحاظ معیشتی تحت شدیدترین نوع بهره‌کشی‌ها قرار دارند. ساعات خواب‌و‌بیداریِ آن‌ها به طرز مشهودی کوتاه است و در دوره‌های زمانی طولانی‌ای کار می‌کنند و هم‌چنین پیمان‌کاران آژمند این شرکت‌ها کارگران را در محیط‌هایی نگره‌داری می‌کنند که کم‌ترین دسترسی را به نور و هوای تازه دارد. آن‌ها به‌واقع در اتاق‌هایی تنگ و خفه چپانده می‌شوند که بوی تعفن موجود در فضا نفس‌کشیدن را مشکل می‌کند. وضعیت برای آن‌ها به‌شکلی است که نه در بیرون و نه در درون امکان نفس‌کشیدن آزادانه را ندارند. آن‌ها زیر نظر سرکارگرهای بی‌کاره‌ای تحت کنترل و مراقب هستند که در واقع هم‌قوم آن‌ها محسوب می‌شود و دلال این موقعیت شغلی به‌شمار می‌آید و مناسبات‌شان را با شرکت سروسامان می‌دهد. با این همه، باید گفت که توزیع فضایی این شرکت‌ها هم از نظم طبقاتی جاافتاده و معهود پی‌روی می‌کند، به طوری که حدود ۵۵ درصد این شرکت‌ها در پهنه شمالی شهر و نواحی مختلف آن فعالیت می‌کنند تا گندوکثافت‌های خوک‌های پروار را جمع کنند و اگر سهم ۱۲ درصدی مناطق میانی را نیز به این آمار بیافزاییم، سهم پهنه جنوبی شهر تنها ۳۳ درصد می‌شود که حدود ۷ درصد آن هم متعلق به منطقه ۱۲ می‌باشد که منبع عمده تولید زباله است، و دلیل آن هم قرارگیری بازار مرکزی تهران در این منطقه می‌باشد، نه مصرف مردمان گرسنه این منطقه. این درصدبندی‌ها نشان می‌دهد که پهنه جنوبی شهر و مردمان آن به‌واقع در زیر زباله‌ها، پس‌ماندها و قازورات خوک‌های مناطق شش‌گانه دفن می‌شوند، و در صدر این مناطق مدفون محلّاتی مانند اسلام‌آباد، محمودآباد، تقی‌آباد، زمان‌آباد و یافت‌آباد قرار دارند. به‌واقع نفس‌کشیدن مردمان این مناطق هم با سختی همراه است و به‌شکلی سرتاسری توسط گاراژها و انبارهای حصارکشیده‌شده احاطه شده‌اند. گویی اینان هم محصور در فضایی طبقاتی - گه‌مال هستند و هم در زیر خروارها خروار مدفوع دفن شده‌اند و پنداری این دومی شکلی عریان از صورت اول می‌باشد. به‌هرروی، این شرکت‌های پیمان‌کاری با زدوبندهای فراوان در مناقصه‌های شهرداری‌ها شرکت می‌کنند و با زدن از دست‌مزد کارگران اندک‌شمار خود برنده این مناقصه‌های سودآور و پروپیمان می‌شوند. آن‌ها با به‌کارگیری ماشین‌آلات کم‌ویش پیشرفته از تعداد نیروی کار خود می‌کاهند و کارگران این شرکت‌ها دائماً در معرض اخراج قرار دارند. با این حال، گویی وجود چنین شرایطی برای کارکنان این شرکت‌ها غنیمت شمرده می‌شود، چراکه منابع رسمی و غیررسمی در خردادماه ۱۳۹۸ اعلام کرده‌اند که حدود چهارده‌هزار زباله‌گرد در تهران وجود دارد که زیر نظر اربابان گوش‌بُر و گاراژهای جمع‌آوری زباله‌ها روزانه‌روز مشغول به فعالیت هستند که حدود ۴۶۰۰ نفر از این جماعتِ بواسیری را کودکان زباله‌گرد تشکیل می‌دهند. در این‌جا یک بازار غیررسمی و بدون نظارت وجود دارد که دارای فرمی سلسله‌مراتبی است و افراد از طریق واسطه‌ها و پاندا‌های متعدد به‌یک‌دیگر وصل می‌شوند. کارگاه‌های تفکیک زباله، گودال‌های جمع‌آوری آشغال، کارگزاران یا صاحبان

ماشین‌های خردکننده مواد تفکیک‌شده، کارخانه‌داران (مانند کارخانه‌های موکت‌سازی، ذوب فلز، بطری‌سازی و بلورسازی) و خریداران خارجی ضایعات از جمله تشکیلاتی هستند که مستقیم و غیرمستقیم به این بازار غیررسمی و سودآور وصل می‌شوند و از آن نفع می‌برند. و البته شهرداری‌ها، به‌مثابه دیده‌بان اصطبل‌بان اعظم، در رأس همه این تشکیلات قرار دارند و مشغول باج‌گیری و ستاندن رانت انحصاری از اینان می‌باشند تا انتظام این بازار برقرار بماند و چرخه سودآور فرآوری مدفوع و پس‌ماند معطل نماند. باین‌حال، افرادی که در این بازار مشغول به کار هستند، چنان‌که در بالا فرآیند دگرذیسی‌شان را تشریح کردیم، کارگر به‌معنای متعارف کلمه شمرده نمی‌شوند، این‌ها در واقع برده هستند. برده اربابان و کارفرمایان و کارگزاران‌شان. این‌ها در واقع پول‌چندانی برای کارشان دریافت نمی‌کنند و فقط به‌زای کارشان از جای خواب برخوردار می‌شوند. این افراد گویی از آستانه‌های اجتماعی شدن گذر کرده‌اند و به‌جهانی پا گذاشته‌اند که فقط و فقط با مدفوع و قازورات سروکار دارد و بدن‌شان تا انتها در مدفوع فرو رفته است. آن‌ها مجموعه‌ای متنوع از الکی‌ها، دست‌وپاقطع‌شده‌ها، فراری‌ها، جزامی‌ها، فاحشه‌ها، بده‌کارها، سگ‌بازها، بی‌خانمان‌ها، بی‌سرپرستان، مهاجرها، ورشکسته‌ها و مال‌باختگان، زارعان بی‌زمین، هروئینی‌ها، کارگران اخراجی کارخانه‌ها، تعدیل‌شده‌ها، فال‌بین‌ها، قماربازها و افراد تحت پی‌گرد هستند که در میانه ساختمان‌ها، سطل‌آشغال‌های بی‌شمار، بانک‌ها، وزارت‌خانه‌ها، رستوران‌ها، میوه‌فروشی‌ها، لبنیاتی‌ها، بازارها، پاساژها، خرابه‌ها و جوب‌ها در یک‌دیگر می‌لولند و در کثافت‌ها غلت می‌خورند. زیست‌گاه آن‌ها خیابان‌ها، جوب‌ها، پارک‌ها و گاراژهای جمع‌آوری مدفوع می‌باشد که در آن‌جا به‌واقع بر روی هم تلنبار می‌شوند، درست به‌مانند آشغال‌های دوروبرشان. آن‌ها با کیسه‌هایی بر دوش، به‌سان حیوان‌های بارکش، سرگردان این آشغال‌دانی و آن سوراخ موش هستند و در جریان این کشف‌وشهود پایان‌ناپذیر پیش می‌آید که پاچه هم‌دیگر را بگیرند. زندگی در یک نظم طبقاتی - گه‌مال آن‌ها را به یک مدفوع بدل ساخته و با چشمانی کشف سوراخ‌ها و دخمه‌ها را می‌جویند تا هم لقمه‌نانی به‌دست آورند و هم جای خواب‌شان تضمین شود. اینان در حقیقت مدفوع دورانداخته‌شده اما هم‌چنان سودآور هستند. مدفوعی که می‌تواند مازاد تولید کند و نرخ اخذ مازاد را برای اربابان و کارجوکن‌ها افزایش دهد. بلورهایی که در خانه‌های طبقات میانی سبب آذین‌بندی می‌شود در واقع حاصل چشمان کشف و تیزبین، و دماغ حساس آن‌هاست و هم‌چنین موکت‌های رنگ‌وارنگ این خانه‌های ایمن.

باین‌حال، گویی بویایی و استنشاق قوی‌ترین حسی است که در زندگی‌شان وجود دارد. شاید که از قوه زادوولد هم قوی‌تر و سخت‌جان‌تر باشد، چراکه برای این جماعت بواسیری مشخصاً فضا - زمان بیش‌تری به حس بویایی اختصاص داده می‌شود تا قوه زادوولد. آن‌ها به‌شکلی سرتاسری در زیر مدفوع و پس‌ماندهای بوی‌ناک دفن شده‌اند و فضای زیستن‌شان از فضای کاری‌شان جدا نیست. بدین‌سان، بویایی آن حسی‌ست که تمامیت زندگی‌شان را تشکیل می‌دهد و با خاست‌گاه اجتماعی و جریان روزمره آن‌ها همراه است و به‌عبارتی می‌توان گفت که فعالیت‌های مغزی یا همان کاری‌شان را دربرمی‌گیرد. آن‌ها در سطح فیزیولوژیکی، مدام بوی خون دلمه‌شده در مقعدشان و ریتم ناهم‌آهنگ قضای حاجت‌شان را حس می‌کنند، و در سطح شناختی‌شان چرخه بیهوده زندگی‌شان و گرفتارشدن در نظم سرمایه‌دارانه جافتاده را به‌فهم درمی‌آورند. شاید تنها واژه‌ای که توانسته این دو وضعیت به‌ظاهر متناقض، یعنی

زندگی مدفون و فهم باریک‌بین، را در یک‌جا گرد آورد واژه «دماغی» باشد. واژه‌ای که هم به ساحت مغزی ارجاع دارد و هم به ساحت بدنی. این واژه تلالو دوران پیشاسرمایه‌داری است. بارقه دوران است که می‌توانستید از آمیختگی و یگانگی این دو ساحت سخن به میان آورید. اما همراه با دگردیسی مناسبات اجتماعی و اقتصادی، این واژه نیز دچار پارگی و دوگانگی شد. بدین‌سان، ابدأ بی‌راه نیست که در زبان فارسی مدرن برای واژه دماغی دو معنا را آورده‌اند و بر این معنای دوگانه تأکید بسیار کرده‌اند، زیرا زبان‌شناسان و کارفرمایان می‌خواستند آن یگانگی و وحدت را از بین ببرند تا نظم نوین را برقرار سازند. در این دوران «دماغی» تبدیل شد به واژه‌ای به‌شدت طبقاتی‌شده که بر روی دوگانه‌های مدرن سوار شده است و با آن نظم طبقاتی - سرگین‌پوش و معهود انطباق یافت، که به معنای فعالیت‌های مغزی جداافتاده از فعالیت‌های بی‌هوده می‌باشد. این واژه در معنای مدرن خود به دو طبقه متمایز و متضاد ارجاع دارد: یعنی از یک‌سو، آن گروه یا طبقه‌ای که به فعالیت‌های فکری، شناختی و مدیریتی مشغول است و آن طبقه‌ای که در بطالت و بی‌هودگی کارهای یدی و عملگی بازار کار غیررسمی به‌سر می‌برد. بدین‌گونه، واژه دماغی را شاید بتوان سرشت‌نشان شکل‌گیری تقسیم‌کار در مناسبات اجتماعی و بازتاب آن در مناسبات زبانی دانست. گویی پس از این دوران، دیگر نمی‌توان فردی را سراغ گرفت که با بدنش فکر کند، یا این‌که حس بویایی راه‌بر زندگی‌اش باشد. اما بازگشت به زندگی تهی‌دستان و جماعت‌های بواسیری نشان می‌دهد که آن‌ها هم‌چنان با حس بویایی خود زندگی را فهم می‌کنند، هرچند که در این فهم اختلال و کژدیسی به‌وجود آمده باشد. آن‌ها همان‌گونه چرک و نکبت را فهم می‌کنند، که با دستان‌شان آن را لمس می‌کنند. برای آن‌ها بقاء و زندگی شرافت‌مندانه هم‌چنان در اولویت قرار دارد. هرچند که دست‌گاه کشف‌وشهود زبان‌شناسان از نفی چنین امکان‌هایی سخن بگویند و وحدت میان فهم و بدن‌عریان را منکر شوند، اما واقعیت بی‌واسطه به امکان‌های انتزاعی این جرثومه‌ها و انگل‌ها وقعی نمی‌نهد و راه خود را پیش می‌گیرد. بدین‌گونه، در میان این روابط اجتماعی وابسته‌ساز، درهم‌کوبنده، برده‌دارانه، آمرانه و الزام‌آور وهله‌هایی وجود دارند که از نظم موجود تخطی می‌کنند و آن را دچار اختلال می‌سازند و پنداری می‌خواهند قازورات انباشته‌شده در اصطبل‌های آوگیاس را بزدايند و بشورند. آن‌ها هرکول‌هایی آغشته‌به‌خون و مدفوع هستند که اصطبل‌بان اعظم از آن‌ها وحشت دارد.

روایت چند بواسیری مدفون

در دنباله این متن روایت چند بواسیری مدفون خواهد آمد که در نتیجه فرآیند شهرنشینی شتابنده و قرارگیری در نظم فضایی - طبقاتی سرگین‌پوش سرشان در زباله‌دانی‌ها فرو رفته است و خودشان نیز به مدفوع بدل شده‌اند و بدین‌واسطه چرخه انباشت سرمایه از خلال مدفوع را کامل کرده‌اند. در این روایت‌ها سعی شده تا سرگذشت زندگی این آدم‌ها دنبال شود، اما پی‌گیری این سرگذشت‌ها کار چندان آسانی نیست، زیرا خود این آدم‌ها حتی گذشته‌شان را از یاد برده‌اند و یا این‌که نمی‌خواهند به‌یاد بیاورند.

یکم - ۱۳ آذر ۱۳۹۸

[آشغال جمع‌گونی سیه‌چرده و ریزنقش. حدود ۴۵ کیلوگرم وزن دارد. یک‌سره مشکی پوشیده است و با حوله‌ای دورانداخته و کثیف دست‌های لجن‌گرفته‌اش را پاک می‌کند. چشم‌هایش یک‌جا بند نمی‌شود. خمار است].

سید جواد هستم. سیدجواد موسوی. ۵۴ سال دارم. من از اول در تهران بودم. در محلهٔ آتابک به‌دنیا آمدم. یک مادر پیری هم دارم. پدرمادرم از شهرستان کاشمر مهاجرت کردند. حدود ۶۰ سال پیش. در آن‌جا ابریشم‌کار بودند و رنگ‌رزی‌اش را هم انجام می‌دادند. به تهران که آمدند پدرم در یک کارخانه در جاده‌کرج کار می‌کرد. کارخانهٔ ریسندگی و بافندگی. خودم هم بعدها در بازار مغازه باز کردم. مغازهٔ رنگ‌فروشی مربوط به پارچه و ابریشم. رنگ‌های نساجی را از هند و تایلند و چین می‌آوردیم و می‌فروختیم. قطع‌نامه ۵۹۸ ورشکست‌مان کرد باباجان. مال‌مان بی‌ارزش شد. پول نزولی دست‌مان بود، بارمان هم دیر آمد، بهره خورد روی پول. حسابی ضرر کردیم. یعنی زمین مطلق. بعد از آن دوباره جان گرفتیم. سال ۱۳۷۹ دوباره آفت خورد بهمان و دیگر نتوانستم بلند شوم. همه‌چیزم را دادم. به‌معنای واقعی همه‌چیزم را دادم. من الان دوتا کوچه پایین‌تر یک اتاقی گرفتم. شش‌ماه قبل آمدم بیرون که سیگار بخرم، گرفتند من را و دیشب ول‌ام کردند. خردادماه گرفتند و آذرماه ول‌ام کردند. ما را بردند فشافویه. شش‌ماه ما را بیچاره کردند. رنگ‌وروی تیرهٔ صورتم برای متادون هست. متادون روی کبد اثر می‌گذارد و چهره این‌شکلی می‌شود. شرایط‌مان در آن‌جا معمولی بود. از یک زندانی کم‌تر. شرایط غذایی‌اش هم بد نبود. اگر توزیع‌اش خوب بود، بد نمی‌شد. دست شهرام‌وبهرام و فلان اگر نبود، بهتر بود. قبلاً با موتور کار می‌کردم، اما موتورم را فروختم. الان هم چون می‌خواهم خانه مادرم بروم، سعی کردم که لباسم کثیف نشود. روزی هم سی‌هزار تومان یا چهل‌هزار تومان کاسبی دارم. سی‌صد هزار تومان هم اجاره می‌دهم و پانصد هزار تومان هم پول رهن داده‌ام.

دوم ۱۳ آذر ۱۳۹۸

[شخصی در حال مصرف‌کردن هروئین. با دماغی ضربه‌خورده و عقابی. سر و روی کثیف. بر روی سکوی مغازه‌ای متروک و بسته‌نشسته است و با دوست‌اش گپ می‌زند و می‌کشد].

حسین افشار هستم. ۴۳ سال سن دارم. متولد ۱۳۵۵ هستم و در تهران به‌دنیا آمدم. قبلاً در یک شرکت بودم. سازمان نوسازی. در بافت فرسوده بودیم. خانه‌های فرسوده را تخریب می‌کردیم. کارهای اداری آن‌جا را انجام می‌دادم. در منطقه ۹ بودم، خیابان هاشمی. پنج‌شش‌سال هست که آمدم بیرون. بیمه هم ندارم، کار ما آن‌جا با پیمان‌کار بود. یک خانه اجاره کرده‌ایم در همین محل که با مادر و خواهرم زندگی می‌کنم. ده‌میلیون تومان پول رهن داده‌ایم و برجی یک‌میلیون تومان اجاره می‌دهیم.

سوم - ۳ دی ۱۳۹۸

[مرد یک کیسه پلاستیکی زیپ‌دار دستش است. گلوی فرورفته و چروک‌خورده‌ای دارد. لباس‌های تنش آشکارا کهنه و مستعمل هستند. صورت کوچکی دارد. دندانی بر دهان ندارد و گویی در حالت شیرهای باقی مانده‌اند. موهای جوگندمی دارد و مشخص است که دائم آن‌ها را به‌سمت پایین می‌کشد].

من یک آدم بدبختی هستم. علی هاشمی. ۵۰ سال دارم. ما از کارخانه آمدم این جا. کارخانه چای کار می کردیم. اطراف شورآباد^{۱۴}. از آن جا چای صادر می کردند برای ترکیه. ما آن جا بیمه بودیم. بعدها ترک ها دیدند که چای های صادراتی تقلبی بوده و کارخانه را سوزاندند. خبر آن را تلویزیون نشان داده. حدود سه سال پیش این اتفاق افتاد. حالا کاری نداریم. بعد آمدم مسافرکشی می کردم، که آن ماشین را هم دزدیدند. بعد از آن شروع کردم به این بدبختی، آشغال جمع کردن. زن و بچه دارم. دوتا دختر دارم. من از دشت مغان^{۱۵} به تهران مهاجرت کردم. آن جا زمین داشتیم، برای پدرم بود، اما کم بود. الان خانواده ام آن جا زندگی می کنند. رفت و آمد دارم به آن جا. ولی الان شش ماه است که نرفته ام. از سر شرمندگی نرفتم. دستم خالی شد و نتوانستم بروم. من در یک ضایعاتی می خوابم. در هر گاراژ ده پانزده نفر کار می کنند و می خوابند. ضایعاتی ها از ما کیلویی ۱۰۰۰ تومان می خرند. ما آشغال ها را درهم جمع می کنیم، چون بازیافتی ها و شهرداری چای ها و آدم های شخصی بارهای ما را می دزدند. چون کارت دستمان نیست، اذیتمان می کنند. اگر کارت هم داشته باشیم، بازیافتی ها کارتمان را می گیرند و پاره می کنند و پولمان را هم نمی دهند. بعدش هم جنس ما را می برند و برای خودشان می فروشند. کار کردن بستگی دارد به خستگی ات، به توان بدنی ات. روزی پنجاه کیلوگرم بیشتر نمی توانم جمع کنم. پنجاه کیلو را هم سه بار روی دوش می گیرم. درآمد مشخصی ندارم. مثلاً الان من دارم می روم، یک نفر یک بقیچه لباس به من می دهد که آقا این را ببر و بفروش. الان این جا مجردی زندگی می کنم. خرج خانواده ام را پدرمادرم می دهند. اگر آن ها نبودند، بدبخت بودم. من خرج شان را نمی توانم بدهم. با این درآمد خرج خودم را حتی نمی توانم بدهم. اگر زن و بچه ام نبودند، من می مردم. هر چه که باشد، آن ها ناموس من هستند. این برج چه پول داشته باشم و چه نداشته باشم، مجبور هستم که بروم، چون ناموس ام هستند. زن فقط به شکمش نیست که، باید بروی دستی به سروگوشش بکشی. خدا آدم را از خانواده اش شرمند نه کند. الان هم هروئین گران هست و نمی توانم بخرم. حدود ده روز است که هروئین نمی خرم. قبلاً چهل پنجاه هزار تومان به طور روزانه برایش می دادم. گرمی بیست هزار تومان می خریدم. الان شده، گرمی شصت هزار تومان. من چطور بروم و بخرم. الان ولی پنج هزار تومان متادون می گیرم و کافی ام هست. راحت هم زندگی می کنم. متادون آب شده استفاده می کنم. هر سی سی ۵۰۰ تومان است. در این گاراژ که می خوابیم، اجاره

^{۱۴} شورآباد در جنوب شهر تهران واقع شده و در بخش کهریزک شهرستان ری. قاسم آباد (شورآباد) یکی از شهرهای مهم صنعتی تهران می باشد که بیش تر کارخانه ها و انبارهای مهم صنعتی و تجاری در این منطقه وجود دارد که به سبب آن، خیلی از مردم تهران در این شهر مشغول به کار هستند.

^{۱۵} نام جلگه ای است در شمالی ترین قسمت استان اردبیل در شمال باختری ایران. مغان جلگه ای است در ساحل جنوبی رود ارس و غرب دریای خزر که قسمت عمده آن در جمهوری آذربایجان و بخشی نیز در شمالی ترین قسمت استان اردبیل در شمال غربی ایران واقع است. مغان به دلیل خاک حاصل خیز، هوایی مناسب و بارانی کافی و همچنین رود ارس از جمله مناطق کاشت و برداشت محصولات کشور محسوب می شود. دشت مغان از شش شهر اسلام آباد، بیله سوار، پارس آباد، جعفرآباد، گرمی و اصلان دوز تشکیل شده است، که قدیمی ترین بخش آن گرمی می باشد. طبق منابع یک سوم این دشت در ایران قرار دارد و مابقی در جمهوری آذربایجان است. از سال ۱۳۵۲ مرکزیت آن گرمی هست؛ و دوران اوج مغان نیز در شهرستان مغان زمانی بود که کشت و صنعت در اوج رونق اقتصادی بود؛ که پس از جدانشدن از مشگین شهر توانست کم کم بر امکانات خود بیفزاید. بعد از انقلاب ۱۳۵۷ در ایران، مغان به سه شهرستان مغان (گرمی)، پارس آباد و بیله سوار تقسیم شد. هم اکنون کشت و صنعت های شهرستان پارس آباد مغان زبان زد عام و خاص است.

نمی‌دهیم. داریم مفتکی بار می‌دهیم بهشان، کیلویی ۱۰۰۰ تومان. به‌خاطر همین، اجاره نمی‌دهیم. خودشان این بار را به قیمت پدرشان می‌دهند به کارخانه. من واقعیت زندگی‌ام را می‌گویم. دروغ نمی‌گویم. به افلاس افتادم اما دروغ نمی‌گویم. دیگر به مردم هم نگاه نمی‌کنم. دیگر آبرو و حیثیت هم برای من مهم نیست. اگر فکر کنم که آبرو دارم می‌روم جیب کسی را می‌زنم یا از پشت سر وسایلیش را برمی‌دارم. واقعیتش این است که من جرأتش را ندارم. وجداناً عرضه‌اش را ندارم. من بیست‌سال در آن‌جا کار می‌کردم، نزدیک بازنشستگی‌ام بود. تنها اخراجی آن‌جا من نبودم، ۳۰۰ کارگر دیگر را هم بدبخت کردند. آن‌جا یک انبار سرتاسری دولتی بود، برای سازمان چای بود.

چهارم - ۳ دی ۱۳۹۸

[جوانی نسبتاً کوتاه‌قامت، با صورتی آفتاب‌سوخته و کثیف. تند و فرزند است. کیسه‌ای بر دوش دارد و خیابانی را از غرب به شرق می‌پیماید].

رحمان احمدی هستم. دوسالی می‌شود که از افغانستان مهاجرت کرده‌ام. قبل از آن هم ایران بودم. ردمرز شدم. [زنی ژولیده در میان گفت‌وگو، پلاستیکی را که در آن ظرف کاغذی شیر وجود دارد به طرف رحمان پرت می‌کند تا بردارد]. اولین بار پنج‌شش‌سال پیش آمدم ایران. [یعنی حدود سال ۱۳۹۲]. قبلاً بنایی کردم، خیاطی هم کردم. الان هم آغشالی جمع می‌کنم. در کارهای قبلی بیرون‌ام کردند. می‌گفتند کارگر لازم نداریم. سر یکی از چهارراه‌ها می‌ایستادم برای بنایی. در یکی از محلات چندوقتی خیاطی کار می‌کردم. با ماهی دومیلیون تومان دست‌مزد. ۲۰ یا ۲۱ سال دارم. الان روزی هفتاد‌هشتاد‌هزار تومان درآمد دارم. هوا اگر بارانی باشد کارمان خراب می‌شود. به‌خاطر کثیفی و آشغال مریض شدم و الان نا‌ندارم. در منطقه ۱۶ زندگی می‌کنیم. خانه برادرم هست. هفت‌نفر آن‌ها هستند، و با یک نفر من، می‌شوند هشت‌نفر. خانه اجاره‌ای هست. ده‌میلیون تومان ودیعه دادیم و ماهی هم پانصد‌هزار تومان اجاره. من از ۱۱ صبح کار می‌کنم تا ساعت ۱۰ شب. الان خرج خانواده برادرم را می‌دهم. حدود بیست‌روزی می‌شود که ردمرزش کرده‌اند. زن و بچه‌اش این‌جا مانده‌اند. من این‌جا کار می‌کنم و می‌برم برای مصرف خانه. معلوم نیست برادرم کی برگردد. او را اول بردند اردوگاه ورامین، بعد بردند اردوگاه سفیدسنگ^{۱۶}، از آن‌جا هم بردند افغانستان. من خودم پنج‌شش‌سال پیش رفتم اردوگاه سفیدسنگ. آن‌جا خیلی بدرفتاری می‌کردند، اما الان نرفتم. نان نمی‌دادند، آدم را سرپا نگاه می‌داشتند. خیلی سختی دارد. آن‌جا برای وعده غذایی خودمان باید پول بدهیم. یک‌ذره نان می‌دهند و آدم با آن سیر نمی‌شود.

پنجم - ۳ دی ۱۳۹۸

^{۱۶} برای مطالعه راجع به اردوگاه سفیدسنگ و وقایع فاجعه‌بار آن می‌توانید به این مطلب مراجعه کنید:

(<https://www.nawext.com/fa/post/view/snd-rdwhg-rwyt-shhd-yny-z-sfyd-sng>).

[مردی تپل، با شلوار کُردی، با موهای کم‌پشت و ریشی سه‌روز نتراشیده و گاری‌ای که در آن کیسه‌ای انباشته از فلز آرمیده است. او در کوچه‌ها راه می‌رود و فریاد می‌زند و ضایعات فلزی جمع می‌کند. صدای او سکوت کوچه را می‌شکند. گویی تنها چیزی است که از روستای خاست‌گاهش باقی مانده].

پیمان زُه‌مرادی. ۳۱ سالم هست. حدود ده‌پانزده سال پیش از همدان مهاجرت کردم. آن‌جا کاسبی نبود و آمدیم این‌ور. کار قبلی‌ام کشاورزی و دام‌داری بود. در روستای بنی‌صدر، یعنی باغچه^[۱۷]. الان چهارده سال هست که ضایعات جمع می‌کنم. والا کار نبود و چسبیدیم به این کار. من با چرخ کار می‌کنم. سیار هستم. فقط فلز و آهن جمع می‌کنم. من این فلزات را می‌برم کارخانه و کیلویی سه‌هزار و چهارصد تومان می‌فروشم. به یک سوله شخصی می‌دهم. جمع کردن بستگی به شانس آدم دارد. یک‌روز هست و دوهفته نیست. برای اجاره خانه، ماهی ۴۰۰ هزار تومان می‌دهم و ودیعه هم ۱۰ میلیون تومان. در خانه قدیمی زندگی می‌کنم. در این محله من را می‌شناسند و گاهی یک کاسبی پیدا می‌شود و مال به من می‌دهد.

ششم - ۳ دی ۱۳۹۸

[دخترکی که لباس مدرسه‌ای صورتی‌رنگی به تن دارد و به‌شدت خجالتی است. لباس‌هایش کثیف و چرک‌مُرده هستند. کاپشنی رنگ‌ورورفته بر روی لباس مدرسه‌ای پوشیده].
نازیلا حمنه‌ای(!) ده‌ساله هست. همین امروز این کار را انجام می‌دهم. پای برادرم کفش نیست. آدمم برایش کفش پیدا کنم.

هفتم - ۳ دی ۱۳۹۸

[مردی کوتاه‌قد. با صورتی زخمی. زخم‌هایش تازه هستند. در کل صورتش این زخم‌ها پراکنده‌اند. پارچه‌ای سیاه‌رنگ بر گردنش آویزان است. آن را بر روی صورتش می‌کشد و زخم‌هایش را پنهان می‌کند. با دستانی کُشاف در میان آشغال‌ها می‌گردد. صدایی پرخاش‌گر و سرشار از سوءظن دارد. لهجه خراسانی مشهودی دارد].
احمد. [کمی تعلل دارد]. احمد حسینی. دو سال، دو سال است که آشغال جمع می‌کنم. دو سال شده. قبلاً بیرجند بودم و دام‌دار. گوسفند داشتم. گوسفندها از دست ما رفتند. ورشکست شدیم و فروختم. دادم‌شان برای قرض‌ها. دیگر سروکار ما به این‌جا کشید. دویست‌تا، دویست‌و‌بسیست‌تا گوسفند داشتیم. یک نفر وام گرفته بود و ضامنش شده بودم در بانک. او دوید [یعنی فرار کرد] و دولت هم پول را از من گرفت. گوسفندها را فروختیم و دادیم به آن‌ها. خانواده داشتم. زن داشتم و طلاق گرفتیم. الان یک بچه دارم که بهزیستی بیرجند هست. برای کارگری به تهران آمدم. در این دو سال هم فقط آشغال جمع می‌کنم. والا آمدیم این‌جا، دیدیم که مردم ضایعاتی جمع می‌کنند، ما هم

^{۱۷} مردم روستای باغچه در شمال شرقی کبودرآهنگ به زبان ترکی آذربایجانی تکلم می‌نمایند و شغل اکثریت آنان دام‌داری و کشاورزی است. این روستا در فاصله ۱۰۰ کیلومتری شهر همدان و در شمال آن واقع شده است. هم‌چنین این روستا تا مرکز بخش ۳۵ کیلومتر فاصله دارد. جمعیت این روستا در سال ۱۳۹۵، ۳۱۱ نفر (۱۰۶ خانوار) بوده است.

آمدیم برای جمع کردن. سی و پنج سال، سی و شش سال دارم. پدرم هم دامدار هست. ما کلاً دامدار هستیم. هشت تا خواهر و برادر بودیم. این جا خانه‌ای ندارم. در ضایعاتی می‌خوابم. همان جایی که بار می‌برم، همان جا هم می‌خوابم. چون بار می‌برم، دیگر از ما اجاره نمی‌گیرد. [با عجله پا به فرار می‌گذارد. به آدم‌هایی که با نگاه تحقیرآمیز می‌پایندش، مژگون است].

هشتم - ۳ دی ۱۳۹۸

[مردی کوتاه قامت. اهرمی پلاستیکی در دست دارد و سر در زباله‌دانی چهارراهی کرده و اشغال‌ها را می‌جورد. ریشی نسبتاً بلند بر صورت دارد و کلاهی مشکی بر سرش و یک لا پیراهن بر تن لاغرش].

اکرام زمانی افغانی هستیم. هجده سال است که مهاجرت کرده‌ام. تازه این کار را شروع کردم. پاک بودیم تا الان، دوسه ماهی می‌شود از خانه زدیم بیرون، از افغانستان، مادر و پدرم مُردند. هیچ‌کسی را ندارم من، تنها بودم. مادرم دوسه ماهی می‌شود که مُرده است. در افغانستان مُرد. مادرم که این‌طور شد نتوانستم خودم را کنترل کنم. تلفن هم در جیبم دارم، اما خاموش هست. رو ندارم با کسی صحبت کنم. [بغض می‌کند و سکوتی سنگین]. ۴۲ سال دارم. افغانستان جنگ بود و نمی‌توانستیم زندگی کنیم. طالب بود. چیزی هم نداشتیم که با آن بخوریم و بخوابیم. زمین هم نداشتیم. این‌ها باعث شد که آمدیم این‌جا. پدرم ایران بود. در ایران مُرد، جنازه‌اش را بردیم افغانستان. در ایران بندر می‌رفت و جنس می‌آورد. کفش و این‌ها را می‌آورد و می‌فروخت بنده خدا. در یک ایست‌گاه اتوبوسی کسی فهمید که او پول زیاد همراهش هست، و دنبالش افتاد. بیهوش‌اش کردند و پول‌اش را برداشتند. به هوش می‌آید و به یاد پولش می‌افتد و می‌بیند که نیست و سخته می‌زند. قبلاً کارم آزاد بود. آرماتوربندی، نگهبانی و کارهای دیگر. هر کاری که بود می‌کردم. چون ترک بودم آن موقع. بدون هم‌آهنگی و بی‌هیچ‌چیز دل‌زده شدم و افسرده شدم. با هیچ‌کسی تماسی هم ندارم. هیچ‌کسی هم نمی‌داند که زنده‌ام یا مُرده‌ام. آمدم بیرون از افغانستان. دوا و شیشه مصرف می‌کنم. هر چقدر که دریاورم مصرف می‌کنم. هر چقدر که کم‌تر دریاورم بهتر است، چون کم‌تر مصرف می‌کنم. پول زیاد داشته باشم، ممکن هست زیادتر مصرف بکنم. چون از شکم‌اش و خوردن‌اش و پوشیدن‌اش می‌زند تا مصرف کند. در گاراژی که می‌خوابیم، نه آشپزخانه داریم، نه حمام داریم. فقط جای خواب است. برای حمام به حمام عمومی می‌رویم.

نهم - ۳ دی ۱۳۹۸

[مردی سیه‌چرده، با سری کچل. سطلی چرخ‌دار را به دنبال خود می‌کشد و میان اشغال‌ها در پی جنسی ارزنده و به‌دردبخور می‌گردد].

یارمحمد اسکندری هستیم. ۵۵ سال دارم. سه‌سالی می‌شود که ضایعات جمع می‌کنم. قبلاً در کشتارگاه کار می‌کردم. سلاخی می‌کردم. دیگر پیر شدم و توان کار نداشتم. آن‌جا بیمه هم نداشتم. من بچه افغانستان هستیم. سال ۱۳۶۰

مهاجرت کردیم. به خاطر جنگ بود. شغل آن جای من هم قصابی بود. از قندوز^{۱۸} آمدیم. من زن و بچه دار هستم. زن و بچه‌ام آن‌ور آب هستند. در آذربایجان زندگی می‌کنند. چندین سال پیش در جنگ ارمنستان شرکت کرده بودم. از طرف ایران رفته بودم برای جنگ ارمنستان^{۱۹}. کمک آذربایجانی‌ها رفته بودیم. آن‌جا ازدواج کردیم و دوباره برگشتیم ایران. بیست و پنج سال در همین چهاردانگه^{۲۰} زندگی می‌کردیم. خانم‌ام با من دعوا کرد و از هم جدا شدیم، او را به کشور خودش ردمرز کردند و من هم این‌جا ماندگار شدم. دوسالی در آن جنگ بودم. ماجرا برای بیست و پنج سال پیش است. روزی سی کیلو، چهل کیلو، کارتن و پلاستیک جمع می‌کنم. کیلویی ۱۰۰۰ تومان می‌فروشم. و در همان گاراژ هم می‌خوابم. غذا را گاهی از بیرون می‌گیریم، یا کسی به ما می‌دهد و کمک می‌کند.

^{۱۸} قندوز یا کندز و در اصل کهن‌دژ شهر باستانی افغانستان، مرکز ولایت (استان) قندوز در شمال کشور افغانستان است. این شهر در شاهراه شمالی کشور قرار دارد و از سوی باختر با مزار شریف، از سوی جنوب با کابل و از سوی شمال با تاجیکستان مرتبط است. جمعیت شهر قندوز در سرشماری سال ۱۹۷۹ برابر با ۵۳۲۵۱ تن بود که بنا بر برآوردهای رسمی هم‌اینک حدود ۲۵۰ هزار تن تخمین زده می‌شود. بلندی این شهر از سطح دریا ۳۹۱ متر است. مردمان ساکن در این شهر عبارت‌اند از تاجیک، پشتون، ازبک‌ها، هزاره، و کمی عرب. پیش از ویرانی‌های جنگ داخلی، قندوز از ولایات و شهرهای نسبتاً آبادتر افغانستان و مرکز کشت پنبه بود. شرکت اسپین‌زر اختیار بسیاری از بخش‌های صنعتی آن ولایت را در دست داشت. اسپین‌زر به چمر سبید، طلای سبید معروف است؛ لقبی که به پنبه داده شده بود، به خاطر ارزش صنعتی و اقتصادی آن، همین شرکت روزنامه و چاپ‌خانه‌ای هم داشت.

^{۱۹} جنگ قره‌باغ جنگی بود که از فوریه ۱۹۸۸ تا مارس ۱۹۹۴ (از اول اسفند ۱۳۶۶ تا ۲۲ اردیبهشت ۱۳۷۳) در ناحیه قره‌باغ، واقع در جنوب غربی جمهوری آذربایجان، بین اکثریت ارمنی ساکن با پشتیبانی ارمنستان و جمهوری آذربایجان رخ داد. با بالاگرفتن درگیری، هر کدام از طرفین سعی در پاک‌سازی قومی مناطق تحت تصرف خود از نژاد دیگر کردند.

در سال‌های درگیری میان آذربایجان و ارمنستان کمک‌های ایران به بهبود اوضاع اهالی آذربایجان، خصوصاً در نخجوان کمک فراوانی کرد. کمیته امداد امام خمینی بیش از ۳۰'۰۰۰ نفر را در آن کشور تحت پوشش قرار داده است. مجموعه کمک‌های ایران در زمان جنگ قره‌باغ، ده‌ها میلیون دلار تخمین زده می‌شود. هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود به بخشی از کمک‌های ایران به جمهوری آذربایجان اشاره می‌کند: «تلفنی به [آقای ولایتی] وزیر امور خارجه گفتم می‌توانند برای عبور رزمندگان افغانی به آذربایجان اقدام کنند. دو طرف خواسته‌اند، سلاح و مهمات بدهند و برای حفاظت سایت سدّ خداآفرین در آذربایجان در مقابل ارامنه اقدام کنند. آقای فروزنده، [وزیر دفاع]، اطلاع داد که معامله سی میلیون دلاری سلاح و مهمات با آذری‌ها انجام شده است».

^{۲۰} چهاردانگه شهری است در استان تهران و شهرستان اسلام‌شهر که در حد فاصل بزرگراه تهران - ساوه و بزرگراه تهران - قم قرار گرفته است. جمعیت آن طبق سرشماری سال ۱۳۹۵، ۱۵'۸۰۰ خانوار برابر با ۵۰'۰۰۰ نفر بود. منطقه چهاردانگه عبارت است از شهرک حسین‌آباد، شهرک مطهری، افشین، بهشتی، چهاردانگه، قدس، ناصریه، گلشهر، ماهشهر، پشم‌بافی و حسن‌آباد لقمانی. در سال ۱۳۸۴ روستاهای پلائین، عباس‌آباد، مرادآباد، ولی‌آباد، جعفرآباد جنگل، دینارآباد از دهستان چهاردانگه بخش چهاردانگه منتزع شده و به دهستان خلایز بخش مرکزی شهرستان ری پیوستند. شرکت‌ها و صنایع منطقه چهاردانگه عبارت‌اند از: خودروسازی (ایران خودرو دیزل)، شرکت لوله و پروفیل (سدید)، شرکت کیان‌تایر، شرکت لوله و ماشین‌سازی، شرکت بوتان، ماشین‌آلات، ابزار و محصولات فلزی نساجی و پوشاک، ترابری، انبارداری، تعمیر وسایل نقلیه و عمده‌فروشی، سینجر گاز، رُب ستایش، شهرک صنعتی شهر چهاردانگه*.

* این شهرک در راستای انتقال و سامان‌دهی مشاغل آلاینده شهر تهران توسط شرکت سامان‌دهی مشاغل شهرداری طراحی گردیده است. پروژه مذکور در اراضی به مساحت تقریبی ۲۴۰ هکتار که شامل ۳۵۰۰ واحد صنفی و ۳۰۰۰ واحد تجاری می‌باشد. صنوف در نظر گرفته شده برای استقرار در این شهرک عبارت‌اند از: ماشین‌سازان، فلز تراشان، آهن‌گران ساختمانی، آلومینیوم‌کاران، مصنوعات فلزی و درودگران. بخش اجرا شده توسط این گروه شامل ۲۲۰ واحد کارگاهی با زیربنایی بالغ بر ۷۰۰۰۰۰ مترمربع و ساخت فضای عمومی شهرک و محوطه‌سازی می‌باشد که در حال حاضر در حال بهره‌برداری توسط اصناف مربوطه است و ده‌ها هزار نفر در شهرک فوق مشغول به کار می‌باشند.

۷ دی ۱۳۹۸